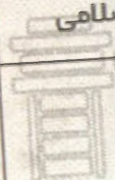


کتابخانه
جلس شورای
اسلامی



خطی
عربی

FRUIT SALTINE

۲۱۰۱۸
۳۷۳۶۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: استاد صمد

مؤلف: میرزا محمد علی خاقلی

مترجم: _____

شماره قفسه: ۲۱۵۱۸

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب: ۲۷۳۶۲۳

خطی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۲۱۰۱۸

خطی
عربی

FRUIT SALINE
BURGON

Handwritten text in Persian script, mostly illegible due to fading.

۲۱۰۱۸
۳۶۳۶۳

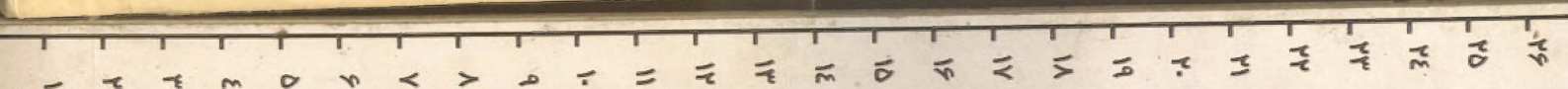
Handwritten notes in purple ink.



BRUNNEN, REIMSCHNIGER & CO. LTD. LONDON

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	استاد صمد
مؤلف	میرزا محمدی حاکم
مترجم	
شماره قفسه	۲۱۵۱۸
تاریخ ثبت کتاب	۲۲۴۶۲۳
تاریخ	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۲۱۰۱۸	



BURGOYNE'S FRUIT SALINE.

فروت سالین یعنی نمک میوه انگلیسی

این نمک یعنی (فروت سالین) بسیار خوش طعم و مقوی قلب و مغز - دماغ است.
این نمک میوه بواسطه ترکیب آن که ساخته شده از میوه‌های خیل لذیذ و تازه بسیار خوشگوار است. و در وقت شرب يك جوش ملایم مطبوع دارد که ذائقه را خنک و عطش را فرو می‌نشاند.
این نمک میوه مخصوصاً خون را تصفیه میکند و کدرا تقویت میدهد و نیهای گرم را دفع مینماید.
این نمک میوه بسیار مفید است برای دفع صفرا و سر درد و کجی و تهوع مداومت باین نمک عمر را طولانی میکند.
برای خوردن این نمک همه وقت ممکن است اما بهترین اوقات صبح زود است قبل از چاشت زیرا که ذائقه را مطبوع و اگر خطائی در عمل صوم و اعیان رخ داده باشد تصحیح مینماید.
خاصیت ذوقی آن مثل يك مسهل ساده است که هر کس برای هر مقصودی آنرا بیاشامد بسیار نافع و مفید خواهد بود.
مقدار خوراک معمولی آن يك الی دو تا قاشق جای خوری است که در نصف لیوان آب سرد یا نیم گرم ریخته میل نمایند.
این نمک بعلاوه اینکه مفید و مجرب و مشهور است ساخته شده در بزرگترین کارخانه‌های دواسازی انگلستان (برکوئین برینی چیز و کمپانی محدود) که بالغ بر یکصد و هشتاد سال است دآثر و دواي آنها معروف دنیا است.

Sole Manufacturers:
BURGOYNE, BURBIDGES & CO., LTD., EAST HAM, LONDON. E.

حضرت میرزا حسن میرزا محمد علی صاحبزاده
دعای تو خانی دم آید ای پادشاه فریاد من
در فراق تو خانی دم آید ای پادشاه فریاد من

حضرت میرزا حسن میرزا محمد علی صاحبزاده
دعای تو خانی دم آید ای پادشاه فریاد من

تاریک طهارت علوانش
دیکه بخاشین جنت ایچیش
تاریک آینه جلد حسن کین
تاریک طفل نشین

۲۱۰۱۸
۲۷۴۶۲۲

۱



کنج سخن دولت پائیده است نام سخن ز رخ زنده است
مُرد دلاں را بسج جان دهند آنچه دهد آب حیات آن دهند

۲

۳

در این کتاب که در این کتابخانه است

(تقدیر بیکت)
 است و تقاضای است که بتوجه
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای

(تقدیر بیکت)
 است و تقاضای است که بتوجه
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای

است و تقاضای است که بتوجه
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای

(تقدیر بیکت)
 است و تقاضای است که بتوجه
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 سال خنده قال را بر این حق و تقاضای
 مسدود که سال جدید بخت عالی و تقاضای
 بر این که سال جدید بخت عالی و تقاضای



Handwritten text in a script, likely Persian or Urdu, located at the top of the page.

Shanad shams

Handwritten text in a script, likely Persian or Urdu, located below the title 'Shanad shams'.



Shanad shams

Shanad shams

Handwritten text in a script, likely Persian or Urdu, located below the title 'Shanad shams'.



Handwritten text in a script, likely Persian or Urdu, located on the left side of the page.

Handwritten text in a script, likely Persian or Urdu, located at the bottom of the page.

در بیان از عبادت

نصایح اخلاطون بارسطو

از هیچ کار در کارهای بزرگ این عالم ملامت منما ^{در هر وقت هستی مانی}
 مکن و از خیرات تجا و زجایز شمر حکمت دوست باش و سخن حکما بشنو
 و از اردا بسترده امتناع مکن و در هیچ کار پیش از دست آن کار مشود چون
 بکار بی مغول باشی از روی فهم و بصیرت در آن مغول باش بتوانی کاری
 متکبر و متعجب باش و از نصایح حکمتی و قولی بخود راه ده با هر است
 معاطه چنان کن که بجا کم فتاح نشوی و با دشمن چنان کن که در حکومت ظلم ترا
 با هیچ کس نکایت مکن و تواضع با همه کس بکار دلد و هیچ متواضع را
 حقیر شمار و آنچه خود را معذور میدانی برادر خود را ملامت مکن و بیست
 شاه و پادشاه و بخت اعتماد مکن و از فعل نیک پشیمان شو
 با هیچ کس فراع مکن همیشه بر ملازمت سیرت عدل و استقامت
 و التزام خیرات مواظبت کن (خواجه نصیر)

کدورای مصحح

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تألیف: ...
تصحیح: ...

مؤلف عزیز

انشاء جدید مؤلفه تعالی

مقدماتی (قسمت دوم)

اشرف نامه میرزا محمدیان دبیر خاقان

چاپ اول

حق طبع و تقلید محفوظ

مضامین آقا میرزا محمد مهدی کی بقدرت و غایت

محل زوینت و حجب الله له (۲)

بسم الله الرحمن الرحيم
 پس از تقدیم مراتب حمد و ستایش برگاه ایند پاک و در
 و کجاست زاندر انداز نشاء ریخته خواجه لولاک و آل
 طاهرین اوست سلام الله علیهم اجمعین عرض میسر شد که چیزی
 قبل رساله مسلماتی بموسوم به انشاء مقدماتی جدید بطور خیلی سهل
 و ساده در ظرف هم وادراک متعلمین مدارس ابتدائی ترتیب
 تدوین بعد از طبع و انتشار اندازد منظر نظر و مطبوع خاطر
 مدیران و متعلمین مدارس دیده و تدوین آنرا بر آید اتفاق حسن
 انشاء میسر شد لازم دیده و در کلیه مدارس نشر و معمول شد
 نظر بانیکه خیال تحقیق بود و حاوی تمام مکرهات معذاتی بنود
 یعنی فقط غیر شجاعت و اخلاص است که گفته شده بود بعضی از ارباب
 فضایل که در آن مدرس و ترتیب رئیس ساهی جدید مبدول آن
 و در ترویج تعلیم و تعلم نیز از هر جهت و در هر مورد ساهی و جا به نیاز
 این بنده نایب تکمیل آن رساله را در دست ثانی خواهرش کردند

لهذا

لهذا بر حسب خواستش آن ذوات محترم اقدام دیگر و تکمیل آن نمودند
 که مورد قبول واقع گردید منظر نظر را بر مبنا رخ کرده
 (العبد دیر فغان)

مراسله بنی بزرگ در اندام تصدیق فرزند خویش
 خداوند کارا خط مبارک مستحق است در سنین عمر خویش
 ابد الفصح خان از معنی گذشته و اول موقع تعلیم و تربیت است و در
 بنده هم بوجه کثاری و خانه داری در عین حضرت عالی مجال
 بکلیه احوال و نیست چنانچه اجازه فرمایند در این موقع تحقیق او را
 بعد رسد گذارده که هم در تندی با طلاق او بگویند و هم دور اندیش
 و تربیت نماید که از دلگرمی و روانی و اخلاق او بگویند و منظر
 برای و امیر

جواب

ضدایت شوم
 مراسم شریف راجع بلزوم تعلیم و تربیت خویش

ابو الفتح رسیده است چندی بودیم در این خیابان بودم که شرح اینها
 او نویسم کثرت کفرهای مجال نمیکردم و الحق آنکه من شایسته
 در مورد این طغیان تصادف خوبی کرده است البته او را بیک سر گذشت
 که جزبزه و فزونی بکشد و طایفه آن کاملاً زخمی آن دشته بشید
 بسیارید که مشغول تحصیل شود و مخصوصاً برای تدارک لوازم مدرسه
 ما هر روز کان بر مقرر می شود و فرزند ما هر روز در یافت در مدرسه
 سفارشات لازم بپذیرد و در دست بنامیده و اعلا زخمی که داشت
 خود تانی و او مدرسه دار بود و چشم بر این زبان بکشد و را طایفه
 مرشد و الله ابو الفتح خان بمیدرست

عرض می شود پس از تحیت سلام تصدیق بید که چنانچه
 کاری آقا والدین زاده ابو الفتح خان شرحی بر آنکه راجع بفرمود
 تعلیم و تربیت او با این پست بنده مدرسه فرمودند که جوفا
 از ملا خطه محترم میگذرد این چنانچه نظر محبت است که از تربیت
 این مدرسه شنیده و اعتماد و طایفه آن که بشخص محترم جنب
 عالی

عالی دارم او را با آنی و شایسته بدینست غرض خواهد بود که او
 مدرسه او را پذیرفته و لازم مراقبت را در باره او بعمل آید
 که بالغات جناب ترقیاتی که لازم تحصیل است برای او فراهم شود
 مقرر می شود او را هم معلوم است تا شایسته تا هر ماه مرتباً تقدم فرمایم
 عرض می شود

جواب

بعضی میسازند مقرر شد بفرمایند بفرمایند مستطاف اقام
 عرض می شود اولاً از حسن ظن و علی نسبت که کنان این
 امتنان و صبر و ثبات را راجع بآقا ابو الفتح خان البته نظر بظایف که
 که برای مدرسه مقرر است لازم است و اهتمام بجمع خواهد کرد صورت
 کتب و لوازم مدرسه او را لطفاً انفا و غرض خواهد بود و در ترمیم
 که مشغول شود و حقوق مدرسه او هم از قرار ما هر یک کان خفیه بود
 بطوریکه مدرسه فرموده که ما هر یک بطور خط و ادراست خواهد بود و فرمودیم
 عرض می شود

تبریکت عید

خدمت شوم خیلی موقعی مختتم شده و خود را سعادتمند میدانم
که بعضی تنبلیت و تبریکات تویش یا قدیم امسید و لازم که این عید نوروز
شرافت برود و برود و خود عالی فرخنده و میون و سالیان شماری
بملاقات این اعیان رسالت بنیاد و موفقیّت حاصل فرمائید

جواب

یکانه دست محرم عزیزم در مقابل تبریکات صمیمانه جناب عالی
امتنان فائقه خود را تقدیم و موفقیّت جناب عالی و سایر افراد
آشنا و زاده جلیل را باد را که سعادت این قبیله اعیان و از صمیم قلب
خدا نام بدو بیست تبریکات بنده را هم بهر یک از افراد آن خایر
محرم جداگانه تبلیغ خواهد فرمود

در تقاضای دوستی

خدمت شوم از آنجا که اخلاق حمیده و صفات پسندیده
آنچه محرم مذکور و هر کس ستر و مودت آن ذات شریف را می بیند
بنده نیز بهر یک از آن که دست ارادت بر دامن غنایت جناب عالی
زده

زده بمانی و داد و اتکا در استحکام دعا بنا افروز و حضور سعادت و رفاه
استفاده و استفاده بنام مختتم است این کس دعا را قضا و این بنده را نیز
صمیمانه در خدا و در ستان خدا لعل اله و داد و خدایان محراب کجای و ملاحظه
بر سر این بنده گذارده از شکر ملاحظه های قلبیست بنده و زمانه زیاده گام
مستدام باد

جواب

خدمت شوم در قریب شریف زینت و لذت اینک بدو دوستی و مودت
بنده اقبال و بنده را باین ملاحظه و محضرت افشای داده که کمال
و شرف محضرت بی شرافت و سعادت که من و خود محرم جناب عالی که بجای
ذات و محاسن صفات است و شرف را باینسان هستی و شرف است
بنده با چیز شده باشد با کمال مفاخرت در تحمیل و ابط و سستی ساعی و محرم
برای ملاقات و پذیرائی جناب عالی محرم زنده عرض دارم

در تقاضای سوخت

قرابت شوم انتظار این بنده با آن عالم مودت و یکایک کفایت

چنانچه که در این مسافت از سوغات و از میان آن نقطه بنده را
 به بهره و ضعیف بخوابید که در دو مسافت از این نقطه نزدیک است
 تبدیل میس که در زیر ابداء اظهار رویه ملاطفت از طرف حضرت عالی
 استقامت میشود چنانچه عید یاران شد فراموش کردید از این
 بود و خواهی اگر حقیقت گزشت مشغول این نکته را از خط محو و منسی کرده
 معذوری و اگر تعدی بوده است و قدر تصور در دست راست از
 بنده رفته ناچار از توبه هستم دیگر منوط بهمت عالی و کرم نامی
 حضرت عالی است خدا فی داکار جاع فرموده تمام را در هر اثر
 انجام و از شیخ آن البته اطلاع صبر خواهد فرمود زیرا که بنده را

جواب

فرموده شدم هرگز شرفی فرشته را بر اظهار ملاطفت و متفرقه لغتها
 سوغات و از میان این ولایت به صورت زیست و صل دارا و
 از منزه لطف قلبی عالی انکسارت و در تقدیم و ثانیاً در این مخرج
 اگر احوال و اغفالی شده و از بابی ارادتی یا فراموشی بوده بلکه

بجز از

چیز را در این نقطه که با قبول جناب عالی باشد با آن طرح کل پسندی که سر
 دارم بنظر نمی آید حال که خودتان در مقام یاد آور کرده و بر جز قانع
 شده و منقرض است از حقیقت این ولایت بابت تقدیم و نشانی چشم
 از حقارت آن پوشیده از قبولش ممنون و متشکرم خواهد فرمود و از یکدیگر انجام
 رضات این بنده اقدامات مجدله فرموده فوق العاده متعریف و مشکورم زیرا که
 به کام باد

در تقاضا غرض

قرابت شدم چند شب قبل که در منزل جناب ... با حضور حضرت عالی
 داشتیم اگر در خاطر مبارک باشد خواننده چند فرد از غزلیات خواجگار که
 خواننده نظر باینکه مضامین آن غزل اخلاقی و فوق العاده لذت بخش و روح
 افزا بود خیلی عجب کردم که تمام آن غزل را که شدم با شما از خواننده نرکور
 تقاضا نمودم تمام را در خاطر داشت حضرت عالی وعده فرمود که بکمال لطف
 غزل را در برابر از دیدن خواجگار استخارج و مرقوم و حضرت فرمود چون از
 خاطر محرم فراموش فرموده بود اینک بسیار آرد و میگویم که بر حسب عهده اقدام و بنده را

از قبر این درخت و شمول این ملک و قریب مستان و نهنگام قبال

جواب

قرابتش بزیارت رفیق شریف و متوق در اوج تحریر تقدیم
قرن خواجهی که مانی علیه الرحمه استی این چند روزه کوهم اگر خاری
و عدم مجال تو شتم از غرضه تقدیم این خدمت برایم خیر معذرت میخوام
با یک فعلایم بکارت ارام و لی امتثال امر مبارک را بر هر کار میم
و غل مزکور را استخرج و تقدیم دهم از شرف و عظمت خود خواهد گذشت
پیش چشم نظر ان ملک سیدان باد است بلکه آنست سیدان که زنگاره ازاده
ایکمه گویند که بر آب نهاده است جهان مشهور است که در تکریر باد
خیمه این مزن بر در این گویند بر ط که اسایش همه بر توج و بی نیاید
دل بر این پیره زن غرضه کرده و هر بند نوع و دست که در غرضه بر و ادا
هر زمان هر ملک با در کرمی افتد چه توان کرد که این سفره چنین افتاد
خاک بعد از بختون خلفا میگردید و در این شطرون چیت که در غرضه
اگر شد و بر اولی زر فکند و حشمت حشمت ایمان شایسته این زرشاد را
کو پراز لاله سیراب بود و دافه کو و مرد از راه که آن خون مهر و دافه

صحنی

حاصل نیست بجز غنیمت بختان خواجه را خرم نکست که بکلی جهان از آزار است
در اظهار شکایت و تقاضای اصلاح ذات البین است
قرین حضرت مبارک شرم مکهارم خلاق و هم سن او صاف است
مقدس عالی این بنده ضعیف را در حضرت مبارک متجا کرده این است که قصد
افزوده عرض میدارد با استحضار خاطر خودم که حاجت نیست این بنده بجا
... فلان که معرفت کمال نسبت باحوال و اخلاق ایشان دارم
با صراحت نظر از هرستان ناچار بجمع مدح و ثناء فایده می گردیده
با طینان این وصلت و استحکام مبادی اتحاد و مودت است که انجام می
مقاصد لازم خودشان از بنده و جبهه عنوان فرض می باشد و فوراً این
بنده در انجام این تقاضا مساعدت کرده با اینکه وجه موجودی نیست
از قدر دیگر تقدیم کرده با ایشان تقدیم نمودم متأسفانه مدتهاست که گذشت
و دنیا را راناست وجه استعاض خود نداده و بنده را در زیر بار قرض
گذارده سهل است بعد از آن القرض متراض الحجه بکلی از هر کسی و مراد

و آمدند هم صرف نظر کرده اند چون اوامر آنجا و مبارک در خارج
نموده که علی دلا در دسترس است بذل مساعدت فرموده ایشان را
علاقه و در این موضوع مزاکره و قرار تصفیة آنرا به سپید کرد
مزید تشکر و استنان بنده خلدیم بیکه جاب
جواب
قد بیست و ششم در سطر لایزال ملاحظه کردم و خیلی باعث مزید تعجب
رنگار نظر شدیم که فیما بین جناب عالی و ایشان که کجای هر دو از چنین
بلکه از متخلفین مجمع ان نیست سید باین زود کار برود و در تقار
بکشد و رشته عقد مودت گشته و باب مراد دست برداریم
کرد و همان یکم دست علی تمام در این کار به خدمت داشته که
مناسبات اتحاد و یگانگی را برقرار ساخته و هر حال با تقضای
ارادت و مودتی که با جناب عالی دارم در اصلاح این امر
و این که در ترک رکنی را تبدیل بصفا و مروت است ایشان خاطر
شریف را فراموش خواهم کرد بیکه رخت است
در توصیه و تقاضای جمیع خدمت
قد بیست و ششم

قد بیست و ششم بآن همت عالی و قدرت جلی و لطیفی که در حصول
اسایش نوع دارم بخصر من نسبت با قاری به واقع شده است با
کامر از احوال جناب ... فلان و بیکار در ویران روزگار ایشان
بذل توجهی نغرموده و در اداره و محلی توسط نموده که لا اقل یکبار
مشغول و اجتناب که از آن و محبت مرقه و آورده باشد با وجودیکه هم
وجودش کافی و کاری و در کارگاه است صوری و سنوی است و هم
مخصوصا با لطافه عنایت حضرت عالی یک نوع و شوق و عباد
مخصوص در درگاهان میکنم کثرت کفراری مجال نمیدهم که با قاری و ایشان
بپر دارند و الا شیمه و سیره حضرت عالی مبرر معطوف و حصول
اسایش افارب کهستان بوده و هست تذکره تصدیع دارم
از حال ایشان منصرف نباشد که روزگار ایشان منقطع
بالحاق و تدریج عالی است
جواب
قد بیست و ششم رفیق کیم در توصیه جناب ... فلان شرف و صل

بخشید و اینکه این بنده را در مورد ایشان بخت نیت داده
 شهادت تمام این نسبت را در حق بنده با آن عالم مودتی که ایشان
 دارم بهیچ وجه برآینده نپذیرد مگر بنده برآی ایشان چه در حق
 دیگر توبه شغف و کاری که حالا و مالا نتایج توبه صحیح بوده است کرده
 و پیش نهاد منعم ام اساسا چنین بل حرکت و توبه خدمت نیستند
 کرده و بعد از آن در هیچیک از آن قاب قبول شخص حاضر نبوده
 معذرت شده از معصیت اختیار گوشه اعتزال با حالت انفعال
 نتیجه خبر ایشان و فحاکم نخواهد داشت مرد آن گرفت جان
 برادر که کار کرده ایشان مرد کار شدند و روز کار خود و کار
 در رفاه بخوانند کار بسیار است چنانکه این ملاقات فرماید
 اگر با مدیریت خالصیات را ضرر ندارند لطلاع بهیچ وجه فرآیند
 برای ایشان کار معین نیستیم که مشغول شده با حقوق کافی
 و سایر امور که خود و اهل البیت را فراهم نمایند

زینچه حضرت دارم و تقاضا

در تقاضا رجوع معا و نیت بعد از شخص کافی

تقدیر شرم البته تصدیق میفرمائید که پیشتر هم کاری
 در عالم منوط با اتحاد و معا و نیت مساعدت مردمان قابل
 کافی کامرست هر قدر شخص صاحب قوه فکریه و در کار قدرت
 و نبیه بدیده باشد هیچ کاری را یک تنه از پیش نخواهد برد و بسیار
 عظام با آن قدرت و تأییدات الهیه محتاج معا و نیت بودند
 برآ خود معاون و وزیر تحسین میفرمودند و با مساعدت های آنها
 کار دیانت را از پیش میبردند پس بیستطاعت علی در تقبیر این خدمت
 بزرگ شده ای را ناجا را استخفا یکینو معا و نیت قابل کافی و هنر الاصل
 هسته که بگوید و آبرو مندی این خدمت تمام را در پیشگاه اولیای جرات
 انجام میدهد و از بر معا و نیت خالصیات بعالیه برتر از خجاست
 فلان که هم طرف نسبت بهم در حق و کفایت مشار بالبنان
 و مسلم امر غان است مملکت فرشته فرآ ایشان را در حضور و لیا
 حلت معا و نیت خودتان معرفی و وسایع عزیمت ایشان را فراهم
 دارید که انشاء الله بالعین و التعداد با مساعدت ها کار طر در کار

صائبه ایشان این کار تمام را فصل انجام بدهید منظر بارداره
در ای خود حضرت عالی است

جواب

قرابت شرم مرقم حضرت عز و مجد داد و مفاد آنرا
کاملاً سر دستاده خود قرار داده عقد صحیح حضرت عالی را
در موضع معاونت تصدیق کردم و چنانچه با قاضی ۰۰ راهم که
تصدیق فرموده بخانی پسندیدم ولی چیزی که هست از قرار یک تحقیق
کرده ام که خدمت معاونت این امر مخصوص حقوق لایق از طرف
هرت منظور شده است و بنده هم خود حضرت عالی میباشم که
از خواست ختم دمالیه ندارم که بتوانم مساعدت بنمایم و اگر چیزی
عاید شود و خارج شخص را کفایت کند خیلی ممنونم بهتر آنست
حضرت عالی قبلاً بایشان را ملاقات بفرمایند چنانکه حقوق
مستور معاونت قناعت خواهد کرد اطلاع بدهید البته
این بنده ایشان را مستحب و معترفی خواهد کرد و انشاء الله
با مساعدت ایشان اینکار را صورت انجام بپذیرد یا هر چه لازم
در اظهار هستی

تصدیق بزم

۳۳

تصدیق بزم ایکه از یادم داده و از تقاضای در پیش بدارم
نهاد و امن من کن خاکم بر بار شد و ستمین میفشان که آیم
از سر گذشت شنیدم زمانه یاری یار یار و عهدی شاه کجائی
راش در مودی رسم یک از میان برخواست شاه را چه شد کوئی
شاد دلست بفراموش دلدار و کان است و پندار کاروان خاطرت
بتخلف از نظر اقامه کان اگر مقصود اینست مارا یار و شارا فراموش
و اگر منظور اینست شادمانه زود و احاطه بکوش بیدار از چه تا بآفتاب
را چه توان بنده فرمان بزم خاصه در زمان تربت جورتور بزم
تور بار دست تا خود چه را در داری و بنیفاں چه ارادت اگر سر زبان
در کام است و تسلیم تمام زیم قرابت

جواب

قرابت جانم از رقصات اشرف و از قیمت در افتخارم بنگارم
اظهار کل از تقاضای بنده فرموده بپذیرد و غرض من است ضمیر
هرت آئینه جهان ناست من چه گویم که توئی و اقل حال دلم
بر تو پوشیده نشد بخدا حال دلم و حال لک می دانم که می بیند

۳۴

سالمات دل بقیه آن گه آنست و پیوسته مقرر آن گه آنست
چون پاسبان مدینه است در دل در کفرت سپرده ام و در عالم
دستی بایستی بسپرد که هر چه بلا پیشیده ام و کلاه حق
هجر خورده ترک رسالت کفتم تا از منت رسول خاطر خفول
نه بینم نام نام بر دم تا از شکست برید در آتش سوزان عدل
شدید نشستم خاطر خود پیش تو نهاده ام تا کفتم منت باید
والا اسلحه تر بنده بقدری حکم است که هیچ حادثه در آن
فتوری حاصل نخواهد شد عهد فرما تو نه عهدی در تغییر بپذیرد
بوستانی است که هرگز نرسد باده خورشید نه در وقت
در اظهار تامل از مسافرت

قدون و تصدق و جودت نیت لیلی بخیر مردن مخفی
عزیزم بیکت که عزم و یار دیگر نموده و صفا تقسیم فرموده که
ترک یاران گفته و رخ از هم سدا دران نوبت دلری چون
وسیله بزرگ انفراد از این عزم در دست نیت یادت در این

خانه

ع

خانه مار پس و خیالت در این گشتنه مار کفایت و لیکن که بر زمین
در دل مانسته حسن توجه و میکند که هر چه بسته بمنت غرض منم
تا منت بماند که کار شتافتان بماند که شایع آن دراز و غرض
کو تا به از آن ترسم که تا روز وصال جانم از قالیچه و ناله باری
وقت خوش و سفر بخاطر فطرت شد و دخل امیدت بار در که اینک
از سر است بار بار از خطر است و از آتش و مانست خرف جان را نه در
شهر دیگر نیست که هر که تو در شاپست چاره بعد از تو ندارم بجز
تنهایی قتل دل خود را پس از این زیارت مرقمات عالیه حواله
میکنم اگر مرقوم دارم که در جواب

قباحت توتم زیارت رقیه شریفه مشرب بخش خاطر کردید
و از اینکه اظهار و تأسف و تأثر از مهاجرت و مفارقت بنده
فرموده بچاره میگویم این بنده بر تأسف از محرومی دیدار همستان
عزیز مخصوص آن جو شریف سزاوارتر بشم ولی خدا است که این

مسافرت بمرور خستیا پیش نیامده زیرا دست قدرت آمدنی
و ما مرصیف از اطاعت مجبور و الا لند محبت و ادراک
فیض خدمت حضرت عالی را بر هر چیز ترجیح میدادم چنانکه حالت
اجبار نبود و بالاشتیا تکلیف مسافرت میشد و در جواب
تکلیف کنندگان میگفتم دست ما را در همه نعمت فرست
شمارا و بعد از آن رنج مسافرت و تحمل مفارقت نمیدادم
چه فکر کرد که در این باب سحر و جادو بطریق در هر کجا که
بهتم توجه و تأمل بآن کعبه مقصود است و آن طلعت خود دنیا نیست
و زوالت قمر است و جمع خدمت یکی از افاضل
بعض میرساند نظر باینکه ذکر فضایل و صیفت
جانبیست علی با قاطع و امصار عالم رسیده و هرگز
دل و جان مشتاق زیارت و ادراک فیض صحبت حضرت عالی
کر دیده است چند نفر از بنی اعمام بنده که در ارگ معلوم
و صحر

وصاحبها يدسه هتد اخرا سان بقصد تشرف و خدمت حضرت صاحبها
و هتد خدمت فیض از انقا س قدس عالی بطهران لکه انکه انکه مستد
موقوفی رامین فرماید با اتفاقاً از ان شرفی بزرگ فیض حضور حاد
موقوف علی کامیا سیر کند نیکایم عزت مقدم باد

وَأَبْدَعُوا

عرض شد
در این شرفی ملاحظه و در حسن نظر و احسان
و سایر آقایان بنی اعمام مستمان دارم منیک تقاضا تعین وقت
فرموده بودید این بنده نه وقت که اینها میستغفری واردم و نه برای
منع و نه بدین و در این حاجت در بانی کماشته ام و محقر منزلی
که قطعی و اخصاص باجای لرز و بنده هم تمام اوقات را وقف محبت
و طاعات جای نموده ام و همواره باب برادرت باز و در بر
مستان و حقان فرزندت حسیاج تبعین وقت ندارد و هر وقت
تیر لطف پادشاه و مقرر و مقدم شرفیانی را که ای حاجم دست
عزیزه بخاک پیر اعیانیت بیاورن پشاه خدا که ملک است
بیم عزت دارم

قرآن پاک ای انوار آسمانی که یونان
 به یونانی لرد و احضاره همواره محطون با سترناه احوال عظم رعایا
 در لایحه و حدیث آسایش آنهاست بر طوق ان صدیق و چاکران محکم است
 اعلی لازم و محکم است هرگاه که امر از مستفیدین محکم نیست
 رعیت بر خلاف اراده شمشیر نه و بر ضد قواعد عدالت صادر کرد
 مستحق شد بعضی چاکری اقدس اعلی پس اندک امر قد مقدور که برفع
 جور و تعدی و وضع عدل و کدش و تعدی و بایسته بر جانشین
 امتیاز آسایش رعایا آخورد و فرام آید چون این غلام خود را
 ظلمت دار تقدیم این خدمت میداد و بجزر است آن افسار
 میسازد کظم و تعدی و اوجاف و خطا سر داری بر ارض گذشته
 عدم افراد آخورد و چنان احوال داعی آخر خود را در معرض خطا دیده
 تا بخت نیامده هر یک بکوشه متوار و فراری گشته محض لاک
 بجان آنها نیز ابقا کرده بچراغ افسار گداخته و دود و دود و دود
 فراریان ناکند و نه چندی از مردمان آبرو مند و سکر فضا
 در زیر بخت خود در کمال خشم میگردانند اراده علیه شان نه در دفع
 دفع

در دفع او چه قضا فرماید از غلام عرض کردن بود و از حضرت پناهی
 عدل داد و فرمودن امر الا حدس الا علی مطاع

و سخطا می یونی

جناب اثر و رئیس الوزرا این عرض می کند از پیش صدیق که
 از حدود فارس ماور شده نظر لک و ثقی در بخت احوال این شخص دارم
 تصدیق میفرمایم که سر داری بر زیاده از حد جانی و تعدی است
 در رعایای ما در فشار استبداد و خود سری او واقع شده لاک
 برای در فایده است افراد رعیت لازم است بوسه بکنند دست تقدیر او را
 کوتاه و سبب انقباضش را از رعایت ایل فراهم و این خدمت مهم را
 بدیکر محول و بعضی برسانند

در توضیح اعطای یک طفل یتیم

بشرف عرض میسراند چون قضا طریقت پاک و کوچه بابا پور
 دست قوت حضرت عالم بر سر و ایام سایه آکن و جمع از رعیت
 و مساعدت جناب عالی در عهد آسایش و خشنود این امر را اقرار که انعام

نجیب و در سنگین شده دست حوادث ریشه عمر پدر و مادرش را از سر
بر آورده و او را ساکن بی بهشت گذارده و در کمال عسرت و پریشانی
در حضور محرم علی قوشیه میگویم که مقرر فرماید و سایر اساتید او را موجود
و او را هم در عداد ریزه خواران خوان نموده علی محمد و علی محمد و علی محمد

جواب

عرض می شود مرقوم شریف در قضیه مزار اقدس وصول یافت باینکه
آن عده را که بنده در نظر گرفته بودم تکمیل نگشته و جایی خالی
باقی مانده ولی بطوری که بخواهم در مورد او مرقوم فرمایم که در وقت
و موجب تأسف و حسرت که دیده و ناچار از قضا آن شدم و غرض
فرمایند او را بنده مزار حاضر نمایند تا قورسایش او را داده شود

تقاضای مساعدت در تأسیس مدرسه

عرض می شود مدتی است که در نظر گرفته و باین جهات اقدام کرده ام
در بلوک شهر ستانک که فعلاً اقامت دارم در مقام تأسیس یک مدرسه
ابتدائی برایم زیرا که اطفال این ناحیه البعدی با محو نشستن و بی تعلیم
که اگر در تحت تعلیم و تربیت آیند قابل اسرار کارهای عمده خواهند بود
دلالت

و لازم است که هر صاحبی در صورت پیشرفت و امکان در ترتیب و تدریس
اینها در هر خود خود داری نماید باین لحاظ این بنده مقدمات این امر را
فراهم کرده ام فقط مساعدت و همراهی جناب عالی در تکمیل اساتید این تربیت
شرط اعظم است زیرا که حضرت عالی در ترتیب این قیام کارها بهتر احوال
و پیشرفت دارید و آنچه از باب است لازم آن لغو نمیدارم که لغویت
تدارک نیام که هر چه زودتر این مدرسه تأسیس و افتتاح شود

جواب

عرض می شود مرقوم عالی رسید و نظریات جناب عالی را در اقدام باین
که اولین وظیفه انسانیت است تحسین و تعذیر غرضم و آنکه مساعدت بنده را در
تکمیل این کار لازم دیده و بفرموده بنده هم حق تقدیر را از هر باب است مساعدت
کرد که و در این دارالتربیه در نقطه که با هم اسم در کار تعلیم و تربیت بنده
بهت عالی تأسیس و افتتاح شود عرض دارم

تقاضای شرکت در تأسیس فابریک کبریت سازی

عرض می شود بهت تقدیر و خواهی فرموده میگویند امر متفرع از
رواج ذراک

عزم نماید بدو انکار و معاوضت صاحبان اسم عالیله انجام پذیرد و صورت
 حال مکرر اینست که اگر دایان بکته را بخواهی حشمت کرده و در هر یک
 تشکیل گمانی داده و در پیشرفت این امر حیل نموده و بهترین وجه را پیش
 برده اند این بنده نیز با اتفاق و شرکت چند نفر از تجار محترم و صدقاییا
 بکین دستگاه کاغذ مذکور بسیاری وطنی برآمده و مقدمات آنرا
 بطور مختصر بجهت فراهم کردن نظریه عده شرکاء مراقب نظامی که
 قبلاً تهیه شده است کاملاً منبسط است لهذا اجنبی بطور عالی در این باب
 امری که مستحق خبر و تحقیق است خدمت ایشان را در وقت محکمت و عدت
 بنمایم که اگر خطور نکند به پیشید حضرت عالی نیز مساعدت و معاضدت
 بفرماید در انشاء الله تعالی این کار خاندان و دایره آلاء از رفیع استیلا
 یکده فقه را از انشاء و طرح نماید و در قیام این مسئله استمرار
 روزی در مرقوم فرمائید **جواب**

حضرت منم
 هر چه شریف در ترغیب این بنده بزرگ کاغذ
 کبریت سازی را بهمت عالی اجنبی در تحت یک نظام منظم است
 شده

شده عزم صورت را زانی بخشید با وجود که این اوقات بنده در امر عاقل
 دچار بار مشکلات شده ام و امور اتم از هر جهت مختل و در هم آمیخته
 معذرت که با آن محسناً که در فرایند این امر شکار نموده ایم حاضر
 و این هر روز مشغول و پس از اطلاع از مراد نظامی من را بطور
 را تقبیر و اقدام لازم خواهیم کرد **بیا به عرض دارم**

علیه متعلین معل

بعضی عالی میبایند اگر چه بوجهات و مراقبت کاملاً منبسط عالی
 تحصیل تربیت و خدمات فی انشا مراقب شده و بخواهم تا یک اندازه از خدمت
 تحریک و سلاطین معول بر آئیم و این کار کفلاً موجب نقصان است اما عدم
 اطلاع از ترتیب و شجاعت شرعی است که پیش برای یکدیگر بطور عموم صورت
 میدادیم که مستحق است ما را پس از این نیز بوجهات و شجاعت خود را
 فرمائید که بطرف حضرت عالی این یک رشته را هم تکمیل نمائیم **بیا به عرض دارم**
جواب تقاضا را در شمار احوال هم و جرات

لطیفه ناهنجار و ازین نعمت و از این سبب بطوریکه هر چه از این ترتیب
عنادین نوشتجات شرعی مداکره و تدبیر خواهر شد که بدقیق و نکات
آن نیز نشانده نماید

عنوان مصاحف

عرض از خیر و طهارت کلمات شرعی الالات انیک در کمال مختصر و مطاع
لازم الاتباع حضور هر ساینده جانب . . . فلان در کمال کرم
کمال محنت عقل و مزید خدمت فهم تمام آثار شرعی از ایشان مافتد و محض
بود در نهایت عفت و خیر و نیکوکاران و اکراره و اکیار مصاحف
شرعی اسلام و عفو جانب . . . فلان و له از سبب خود تمکین
همی در تالیفات شد انیک و سید فلان واقعه در بیکه در این که از
اطلاک شخصی حقیر خود به تمام تراجم و لواحق بدون آشنائی
از آن از مزاج و مریض و صحار و براری و قنرات و مجرب لمایه
و باغات و عمارات مصاحف الاطاک و کلمه متعلقات بکلیت
مزبور به یکصد دینار نکیر و در این محکمه و یک سیر نبات شهر می لدا
ملک بزرگ

ملک مزبور مطلق یافت بفلان و میرسد ایشان را به حبس این ملک و این
که آن ملک را از خود بکشد انواع تصرفات ملکانه که تصرف الماکانی
اطلاکم و در الحقیقه حقیرم از اخذ و صلح و بیع و غیره بنماید و احدی
را بر ایشان در تصرفات ملک مزبور حق و حرج و منکر نخواهد بود و این
عربی و فارسی تاجا رود اقع گردید در شهر فلان

عنوان تحقیق دناچی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ارحل الکناح و رحم الرزاق و اوسع
وصلی الرعی فی خلقه و اکر الابرار و الاطوار که بعد از آنجا فکله قوام
هستی عالم و بقا نسل بنی آدم بمزاجت و مباشرت بجهت و مروت است
و قولای دین و دینور در غرض این امر سعادت و تمام مندرج و استیانت
عمر خیریت انجام در هر هر سر استیقام نتایج است پس بنی نوع بشر را
عزیز معرفت و تحریک باشد و از ادانیه را که مظهر وجود مطلق و بر
گزیده مخلوقات حق الله تبارک و تعالی که باشد استقامت و شکیلا و مروت
اشطام امر دین و دنیا است اتم و ضرورت بخیرین حدیث شریف حضرت

ختم مرتبت النکاح سستی فزع عیسیٰ سستی فلیس منی پس نری
 از افرا دیکتر شایسته و سراد است خود را باین رتبه بلند و پائی
 از جبر و صبر و از فیوضات و فواید که از مطالع این کلمات لامع
 موافق عقیده صلیف متابعت شرع و توفیق مصطفی را عمده مشغول
 و امرو خود سازد فلک را صادق این مقال این است که در دنیا
 در خنده و فزونی و عداوت عشرت اندوز تر از صباغ نوروز
 که شعله ها متعده موجود و قطرات و موافق مفعول و فواید
 ... فلان و لهجات ... فلان در سکه کفاح مستدام در ربط
 ساختن را که علیته ... فلان صبیح فلان را بعد از این معین
 منبع فلان با تمام یک جمله کلام آید مجید که منبع فلان بعد
 و منبع فلان بر ذمه زوج نه که در است که عند القدر و والا
 که ساری نماید اللهم الفیهما فی فیهمه فلان
 عنوان و حقیقت نامحیر
 الحمد لله الذی خلق الموت و الحیوة لیسئلکم انکم احسن عملا
 و تمسکوا به السلام علی نبی و قریب و اولاد سید و اولاد
 ابا

آتایه خیا طرود کار ریالی یکس برای منی نزد است که آخر قیام کرد
 در این دار فانی کل من علیها فان چشم برش کنون و در پیش
 نفس من خفتن عین کور و از مطلب در نهایت برای است زین و شت زلف
 نه کیا میماند زین باغ ز آب نه بهر ایمان زین جام عاریت که هر است
 پوشیدن و کندن بهر ایمان جذاک که تائید است بجا و بدلائر عقرب و قفا
 نیت اقامت و قصد است کرده از اگر بشود و شتر و اعراض و ثواب و عقاب
 نهاده و محسوس عقیده و او حسن حمیده و نصف و نصف و در دار دنیا که فرغ غمی
 بزرگی که شسته بگریه من جام بگشسته فله شتر امثالها و ده مقابل حاصل شده است
 و در این عالم بود الحی که کار نکوکاری چون این بنده عمر و عین معانی
 باغی می شیطان و فتن فصل آثاره طغیان و فتن فانی در زیره و سحر وقت از ادفا
 قوت و قدر را بخود راه نداده مرکز را بجای اضطرر که شتم در این وقت که
 از کار بنای عمر خود را فسرزل دیده و از زلیله اقامت خود در این دار فانی
 مأیوس گردیده به تاجرت صریح و درایت صریح و فتنات بغیر و حقیقتات
 سید جالبین (نقشه و تائید شده و جبر و است که حقیقت نامرئی نماید لهذا
 و که از جبر خود ... را و هر و مایه شایسته خود است و در ادب و شریعت و فرائض

عنوان ارادنامه

بدینست که بهتر نیست و نیکوترین حقیر برای زمره نوع بشر حقیقت و از آنکه
 بخت ترین عالمی در تحت قیود حسیه و محسوسه و مکرر بودن استبداد
 هیچگونه شرطی اینست که حضرت حق تعالی علیه السلام در اطلاق
 و حریت کز آن و علایم که بعد از اسارت و بعد از بیعت و شرادیده
 بمضون حدیث شرافت شون و من اعتق من الله العزیز
 لکفر عقیده از انصار امر اکید فرموده اند که از ادیان مرقع که
 سعادت بدی باشد احوال دکان گردیده باطل و الفقه دکان نام
 از خیر هر چه در از قید محکومیت آزاد و او را در اسکت احوال مقام داده
 مطلق العنان نموده که مختار نفس خود بوده بهر جا که بپسندد و در پیشانی
 که سبب اند بدون می نعت شوق نماید این چند کلمه بهر اراده و اختیار

عنوان و کالت نامچه
 حسب الله نعم الوکیل حضرت در عین سکه و مصلحت مطاع
 خایه ... دکان و خایه جان را و کیم و نایب شایسته خود گردانید که
 و جمیع امورات متعلقه بایشان حسب الله که در احوال مزده و نسبت
 بر عادی و عیان مراقب بر این شیخ شریف و قوانین موضوعه عقیده
 در مقام

در مقام ترافع و ترافع بریده موجب تاسیس را فرج جمیع الهی تا ابد و از
 دو کیم منظم از قیود موقل مکرر خود و کیم و کیم در تو کیم غیر است که در صورت
 لزوم هر کس را که مقتضی صلاح دلا و کیم در امورات غیر مزده و نایب
 حسب الله پس و کالت نامچه فقهی که در اختیار آن شرف دکان

عنوان شرکت نامچه
 چون مدار و قرار امور عالم و نظام سلسله ای آدم بر پایه انکار و اتفاق
 و تا کنون بکاربردن امر بدون مساعدت و معاونت یکی هر نعمت باشد
 تکمیل و انجام پذیرفته و هم کس که شایسته امر را مقدم گردیده ناقص و استمر
 اینست که هر سنده مغربین نظر بقول این کلمه دست مدخله اجماع
 در پیشرفت کلیه مقاصد با اخص امور تجارت لازم و اتم بشود و از
 رئیس دینیت مقدس اسلام سر این نکته بلیغ صریحاً تأکید شده است چنانکه
 فرموده اند یا الله مع الجماعة لهذا یابین من نسبت خایه دکان ...
 و دکان بالمشاک و صدق و ائیس و کمال است که خایه دکان با خایه
 و لازم آنرا کمالاً تنه و بموجب این لایحه فایده مغیر الهی است
 زیر عقد مشارکت بسته میشود که از طرفین در پیشرفت امر

صورتاً و معناً از روی کمال صدق و حقیقت و حفظ شرائط و ایات
لازمه مساعدت و مساعدت طوطا و در کلیه منافع
و فواید عاید و خارج لازم بود و چنانچه در جمیع احوال
سهم و شرکت بشوند که موجب اطمینان طرفین فراهم گردد
این چند کلمه بعنوان مشارکت نامی مقرر گردید و شهر فلان

(عنوان وقفنامه)

هو الواقع علی السرائر الضمائر بر اقصایم محمد ^{پیشگاه}
ادرس آفریننده حمید و یگانها و دینپا نده الله حمید
و درود غیر محدود بر یکتا که در یکا پنهانی و لکن رسول الله
خاتم النبیین اعظمی محمد بن عبد الله سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و صحابه المنسجین المنجین و ان الان الی الیوم الدین سمت نکارش
میدهد که چون بر هر مکتفی لازم است بمقادیر شریفه او تنظر نفس
ما قبلت الخیر و آیه کریمه ما تقدموا لافکم من غیر جبره
عند الله و آیه دافی مدایره فاستبقوا الخیرات و دعاهم تدارک
و بهم

دیده و توشه و زاد از برای امعاد خود بیکای برکت عیش و کور خوشتر
کس نیارد پس تو پیش فرست عیله اجابت و توفیق و توفیق
حق سبحانه و تعالی از برای توشه سفر خطره آخرت خود عظم طاعت
و وسایل قربت الی الله تعالی را که ثواب الی الیوم لا ینفع مال الا
الا فزاعه الله تعالی عاید گردد و صدقات خیرات جاری دیندار
و الباقیات الصالحات خیر عذر ربک ثواباً احدث قاتل نموده که
مصرف آن آن شخص را بکافه نام از خواص و عوام باشد بشرط آنکه
شرح آن ذیل درج خواهد شد

رقعه دعوت

و بخت محرم چون در صایه عاطفت و طریقت صدایک
معلم آقا روح فراه شیشه جلیش بر بارینده زاده در دفتر منزل که
خفاص و فقر شخص حضرت عالی دارد و تکبیر مدتی و محکم است با تمام
یکتا و مراصدت که فیما بین ثابت است این فی جلیش و فقر جلیش
اکفرت رفو نخواهد داشت و بر مظهرین خوش خواهد که شش قمی است شخص

تربیت مجلسی مرتب نظر احباب از تشیخ و فی بدین مجلس در کمال
حضرت عالی کیده اند و خواهد شد مضایقه لغز میم و بر مراتب
و مقام خواهد افزود

جواب

قد استثم از زیارت دستخط شریفه مشعر بر جود حضور
در مجلس عیش و سرور و به زیاده از وصف مشغول و سرور شدیم حقیقت
با عوالم بخت و مقام یکدیگر که فیما بین مقتضی بود در قیام از وقت بیانی
بنده از ترقیب این امیر اطلاع میداد که به مدخل غیر بنده نیز
که خدمت بر میان بسته و مقام بدر که لازم آن برایم در حال
چون بر کشته مجال کلام و حکایت به جا ناسف ندانم نیست
نیکم دانسته با کمال استنان حاضر و بقدر امکان از غیبت و در آن
پذیرائی دعوا لم تحت حذر نسبت با قارده مکرر بکمال تمام و تکرار

در تقاضای اشعار اخلاقی

تصدقتم اگر چه اغلب عبارات ضمیمه و بیانات شریفه حضرت
تقریر و تحریف بطور نصیحت و لاف زاده و در لغت و مورد استفاده مردم
واقع

واقع میکرد و از نظر با سیر طایع را بطریق غایت بیشتر و بهتر در نظر
میبرد و چند قطعه از قطعات اخلاقی نظماً با استخراج از دیوان حضرت
خود تا آن فرموده بر این بنده از سر و خط و ناسیله ما از اشعار
و اساتید معروضات و بفرموده و در بدین مرتبه و فکر خواهد بود
نظم کلام سلاطین و اقبالی بر ذیل

جواب

مکرم فسر زنده برومند فرزند از خطه مرسلان فرزند مکرم
اینک مشفق احسانات لطیفه در استفهام و قافی اخلاقی حسنه نماید
بنده است ادب و بوی خوشی در وقت مشغول و جرس عقاید و نسبت
افزود با وجودیکه بچگونگی فرصت مجال ندارم معذرت احباب
و استحضار منظر طرشار افروز و لازم شمرده فوراً اقدام قطعات
ذیل را استخراج از دیوان حکیم خاقانی و این چنین نموده از سر و خط
که در حفظ ضبط و مورد استفاده قرار دهمید نیز محتر ندارم

قطعات

ز زر که نقد جوانی است کم شاد از کف عمر در این سیراچه خاکی که در خرابه ازل

باب دیده نهی که خاک میویم بران طبع که ز عمر بایم لژاد

الضیاء
در تمایز دوستی و دشمنی

خاقانیا بتویت دست دل بند و غصه شکایت دشمن جگر خور
چو شد ترا یقین که بد و نیک لایزال بودا بر کس که بدوستی دشمنی بر
اگر دشمنان چو کشته شده اند و کجا که حق بعین قبولت که خط
بر هیچ دست نیکو گویاقت دشمن نماید و نبرد دوستی بسر
در هیچ دشمنی شکل کوز آن قدم هم باز کرد و دو شهر از دست تر
که دست از غرور زینت غریب دشمنی که بدوستی نداشت افزون کند تر
تر ز طبع دشمنی و کرد و کرد و بدنام بدوستی که در دست دشمن
از تر دشمنی است ترا دوستی عظیم که نزد باستان است بیام کمال بر
پس است دشمنی است با نفاق و یار پس دشمنی است که دست دشمنی
با هر که دوستی کنی از دل کن غلو با هر که دشمنی کنی از زبان من
کان دشمنی دوستی که چوین گو از عادت میو و نصارا در هر
که در سر هیچ نصارت در غیر دزد دشمنی میو بود در سر هر
که

که چو هیچ را حذر نشاند دم میو از کشته نصارا هم میسند حذر
طعن حرا مزاده کی بر چه برآید قاحالت دم این الله بر
که عفر این سخن بنیدر که گفته ام ان عفر را تسیج دیوانی شمر

الضیاء

بهر از بد خلق خاقانیا و لیکن زنده امان خلق را
و فاطم کردان و امین میباید رخصت طبع است آن خلق را
در غم مران بر زبان و بدان که صدق رود بر زبان خلق را
در افعال خلق که کار را شود قضای کاید بهمان خلق را
هم از خلق سر بر زدن زمین بدی کاید از همان خلق را
بد خلق هر چه فرون ترسد کوه فرون ترسان خلق را
همه دوستی در زبان خلق لیکت بدل دشمنی خلیش و آن خلق را
ز سر من بدی نیک تر خلقا تانی که سر من بداند در دست نمونه شمر
اگر چه او بکنور تو نیک تر کرد شعار خیر تو از عار و از کونه شمر
ز بد که هر نیک تر بدتر و لیکن بقول نیک تر تو خیر بدتر کونه شمر

بزم گشت خویش کند به این بزم
و کز چنانچه زیاده بختش شود

ایضا

چون جامه پریشم صحت نادان
ز صحت نادان تر نیز بگویم
زین هر چه برتر بگویم که چه باشد
زین هر چه برتر بگویم که چه باشد

ایضا

هر قدر نان اگر از گندم است اگر از
چرا که گشته دیوار خود با طر جمع
هر روز بار نکره منزه این بین
ز قسطنطنیه کتبیاد و خیر و

ایضا

من و نفس و فقر و فاقه
بود جان و دلم در آب و
که سینه کز بیدار از آن به
که جفت او را کند سیر از شکاری

ایضا

۵۶

ایضا

اگر که با و بدست آوری و مرز
بر افتد که کفایتش تو نشود
هر روز بار از آن به که از به خدمت
که سندی و بر تو کی سلام کنی

ایضا

ز قضا که در دین کردید آمد تولا
بشمار از این بین چند نیست بود
به مکتوبه کن با یکس در یک جا
تا نه بگویند و نیز بپیش کنی

ایضا

خادم که خدا را رگو با تو کند
یا هر چه دشمنی او در آن نیست کن
یا هر چه دشمنی او در آن نیست کن
یا هر چه دشمنی او در آن نیست کن

ایضا

یکه نان بدرد روزگار شود
محکوم که از خود چرا باید بود
آشنای خلق در دست
مقطع باش تا نماند

۵۷

بد کس مرد ز بھر طمع تا در پای کس نکند نرا نندت
 که شوی کوش که چن آنرو بر سر دوده کاش نندت
 این همه جد جهد جت نیست آنچه روزیست میرسانندت
 ایضا
 ز دم از کتم عدم خیمه بجای وجود از جادوی بنای سخن کردم وقت
 بعد از آنم کشتن سخن بجای نبرد چون رسیدم بهر از روی کندی کردم وقت
 بعد از آن در صدفینه نهان قطره هستی چو در آینه کردم وقت
 با طاعت پل آن صومعه دوی بلر کرد کشته و بیک نظری کردم وقت

نامه هستی پیرسی

بر خجانت خانم چای در این بار که رسید از آن کجاست
 نگارش و نامه نهشت و از کد لرش کار و روز کار آن هست و نه آن کی
 نذر دار این رود و دل صبر بر دردم بر از در دویش در آن سپردم
 به تاب پیرش کردید با اینکه مسنور از جدائی چند می گذشتهم همواره در روزی
 دیدم و پیوسته از رنج در در دستک و در آزار چه توان کرد که در چنین
 روز که از مادر زادم و با در این سپنج سرای نهانم شستم هر روز درون و سر

نقش

شستم هر روز درون و سر شستم دل درستان سپردن بجمه و دایم در سجده از
 جدا می شکستیم توایم و ناچار که برون این همه برادران کشته دیگر از کشتی
 فرشتائی نخواهد ماند هر قصه ای بکشد و در فرخ از غم هست اجل
 میکشد در در خاتم سببست بار در این نامه که از این روش بسیار
 کفایتش دادم و رنج من از فرخنده روان آنست و دستم جادو
 و خجاست هر که بسیار گران و دستک بودم آید به کبوتر شوم
 را بدین وقت از کفایتش که از ریش در هر چای در رنج نغمه چشم را بدید کرد
 نامه از چند روزی در دایم را حرم تر از شکفته کلها روان بر کوشش

جواب

چون در دست از چند مهر پرورم رسید نامرات ای هستی دید و کشید
 چنان رسید که گویا بمرده جان دارد کجاست خداوند بخشنده را بسیار
 که بدید کرد و نامه آن در دست کجاست رسیده از تنگستی آن بیکر از چند
 که از روز که هست که بکشته روزی و لغوه از این جهان مستمند بودم
 و از کد لرش که حجتی روزگار است آگاه رسیدم نمودم ای که از رنج جدائی و
 حکایت خود کفایتش داده بودم بکشته خداوند تو ای بختی آگاه و کوله است

که من بنده نیز چندان از رخ هر روز در تاج شکوه ام که جانم به خود بگذاشت
 و ز فرم هم یثرب و باند زده دیدار از چندی تلوار دل دستان
 که ز دست و جفا نم که انیشت را در آن راه نیست چون
 اینک دستم ندارم و در چرخ هست خداوند کرشمه را در ما چاره راه
 بوم سپهره در دل میگویم تو بجا فی کجا هم که گوئی و بشنایت
 که ز دستم دی جانم از هر که دارم اینست که پیوسته برای دلجوئی
 بنده از کله از کشتن رنک و جان چست خیزد که در راه سبک کوش
 همیش بر این گفتگوست ریش زنده کی بخش که چشم بر ارم

نادر پارس در اظهار مروت و فروتنی

ای از بر خیزد بهان خیز نیست که مری به موی شدم از ناچارانی
 اگر دلدار را در راه است و جانم از در دستانها آگاه چه شد که مرا
 جان بهار شود و در تر کرده و در دست از ده فرس خون کشته و از
 دیده بدافرخ نیست و تر اهر سنگین مرده ز کاه نیست و سر چرخ جان نماند
 از کاه و کین همچنان کوهانه ز کاه را که اگر شود دلت روزی که بزم
 بر دوازده کشتگان نیست اگر تو خدا و ندی و ما بنده و ما میم

تورنده

۶۰

تورنده رنده را با نروده چه کار و بنده را با خدا و ندی باز از این سبکی
 بلند و این حواری در آن از چندی که مراد داده از و ترانهاده که با بر خیزد
 افتد و کجا کام کنار و آغوش خیزد ما که باشیم که انیشت ما نیز کنید گفتگو
 را با شاپین پیشه هم ششانی و کله را با جیشید از شیشه کامرانی نیست
 شیشه با کوه نیاید و در ششک با شکر نیامیزد و با کله خداوندی را با یاد برتر
 از آنست که ما کوه ششانی را بر شتان بلندش دست چهره ساقی فیه
 و بیشکها از از آن بینیا زتره چون فم آلوده بنا دست در از را با نر
 در آن باشد با بر از آنجا که خورشید خشان بر سنگ سیاه
 و آب دریا دل بر خورشیده کیا نیر بار و اگر و ما از آن کشت
 لب که جا و دامن کام جان و دام کردن با نام و پیا و خیزد کله نماند

جواب

استدکاه بر بند سده شکست سده خیزد کرده زنی بر این
 سوس کرده شیوا نام زنیانها رخا که هر بار سر کارش بدان
 روش نکشته و بغیر هکت در کسر و کرانه در آن انباشته لجهار

۶۱

رسید دروشی بخش دیده امید گشت بویژه آنکه مرده تنگتری
 را در بر درگاه نهاده را بر چهره آرزو مسر بر باز دفسر از دست
 بریزاد دستی که مردهستان را حای دل و درکش جان فرستد
 آفرین بر آن دست و پیچه که در این روش کاجی بلند افکند
 و بر این منش شاخ برودند از اخفت نه کند خنده کران را
 بر آن دستی و نه از تنده باد که کان این را شکستی باری چون
 سخت از هم ری دیدار از جسته فرسوده گشته که از این رخ را
 بدین روش کفارش می دهد و فخرده روانت را آگاه سازد
 که دور از آن فخرگاه مگر که کرده شمای است وین درگاه کان
 رشک کشته باد بان ره را اگر آفری که رنج جده و شکسته شای
 بدین دست کارگر است هرگز بر این آشنای میگردید اگر
 میدیدم از اول غم روز جده را بدل که میگردم خیال آشنای را
 پیش از این چه کفارم که در کند قدرت کفر فارم
 در پند و اندرز نو باده کان هزاران بزبان شیوایی

فرزانه فسر زندان از جسته با پیش پندیش را کفارش می دهد
 گفته نامی ز برین سپاس می کنم تا از زندگانی خود در کاسبتن این
 بند که بهر مسند کردند و در این کسر اسرای جا دیدان سودا بر بند و در
 نزدیکی از آفرینده جهان و جهانیان نیک نام و رو سپید باشند
 سخت از راه آسیبهایی که نزد آفرین خیزد - کاره را به سنگام خود آگاه
 پیش و پس کاره را نیک بنگرید که در شیر راه بدون شد پای کنید بر
 مردم را در بخانید - از پیش خشن بچرخید - مردم از در خردستانی
 - همگی را دل نگاه دارید - کم از لاری و بر داری را پیشینا و گنبد
 درگاه ها کنه شش ناید - از مرده را بنا از مرده می دهد - خسته را
 در خنکیش و این مسانید - خود را در جانی نیک نام کنید خنکیش را
 برست کفار و در دست که در آواره نماند - بر خسته و خسته شکسته خسته
 در پند خیزد - در خانه مردم فرمان می دهد - نان خود را بر خزان
 خنکیش خیزد - بکسان رشت و ناموار میگوید - با کوه که ناماد کنه شش

آفرین ۳۳ عزیز ۳۳ کفار ۳۳ مرده ۵۵ درگاه ۵۵ فراد ۵۵ مرده و در جاده

هر چه شمارا ناپسند که بدو بگویند و او دلارید - بر که دل سرود و کشتار
 امیر سرافراز جوید - با ناله و آن شکست یابید از سر آید - سپاس
 و قهری را بر که تران بخشایش آید - تنها دست بخوان و خورشید
 زینرستان را خوش و خرم دلارید - در جوایز و کار بر بر لایقید
 کامیاب نگارم بری و رجوع به رست دلارید - دل با توان را بیا زوی
 نوخت نیز و بخشید - ناخوانده بهمان کن در شویید - پرورش
 در پنج پیر و دلار را اگر می شنید - بر است و در رخ سو کند خورید -
 آن جهان و این جهان مغرور شد

کتابک الخطاطین فی شهر شجاع المصطفی (۱۳۴۸)

تصدیق کردم خدایت که از طرف حضرت قائم بر نیده و موجب صفا و درین خاکها
 چاکر که دیده می بینم است برای دفع کینه و خفا چاکر بعد در دلباب رک برافزودم در غایت
 از خلات و تعلیلات بنده بخواهید که در عالم خلوت و قیام تمیز پیش نهیم و از طاعت
 سه یکبار چهارم رفته اند چه هر یک از اینها را در عالم خلوت و قیام تمیز پیش نهیم و از طاعت
 ششمی مقرر زمانه نمود و می خمداری که در موطا است از درین غایت و لکن خطه می شود
 محترمه را عرض سلام مشتاقانه می رسانم

(رقعہ ستانہ)

قربانت بروم چشد که با آنکه عوالم هر دو متوحد یکدیگر را می بیند
 و بجا هر دو دفا و جفا پیش ساخته و در این فراق و محلام که خسته یار هر کلمه که می نویسم
 هر که است بنام زندگان این نه طایفه مودت و هر سه در این محبت و بختی است مستعد
 و بلبه بر جلافت که نشسته با بر سر قمارت و بختی از آنجا که سستی و درین محبت و اشتیاق می بیند
 هر یزد و دستی از خسته گمان را در دل رحمت جان دوست

جواب

درست عزیزم کرامی رقیب جان که در می سلامتی و از جگر و لب و دهن و زیارت که می بیند
 در محبت و دفا و جفا و کفایت از عدم و بقای مرا می بیند که می بیند و درین محبت و اشتیاق
 بر سوزان نسبت دلهای بیکان عزیزت قسم نه در ارکان خلوص حضور و زور
 بنیان ارادتم حضور و واقع شده و در دفا و جفا و کفایت از عدم و بقای مرا می بیند که می بیند و درین محبت و اشتیاق

نودت بهارم تنج نیز اینقصه فقط بطریق حاکم و کثرت برینا فوق
بعد که غفلت برار مخلص رخ داده که شرح و بیانش منو جب که در خط عالی است
امید دار است بعد از اینکام طایفه خود که هر غلام باری همیشه اقامت منتظر
رقبمات و ارجاع خدمات مهمت زیاده قربانت

(رقعه شصت و نه)

رفیق محترم مدتهاست که از یکانه دست عزیز یکایم و اقامت با نیت
انس و محبت پس معارف حقانی مؤثر است و از هر دو منصف حضرت قائم بخیر و از
بهر اندوه مستغرق در دلدل استان که تو بسندی رویت امید دارم که هر
روز و تریایم چنان بسیر شود و بدیدار خود مبارکت دل جهان مستر نیاید
که امید و هر شایسته چنان در شایسته بار هر چه مشطری دل مراح و وصول
موقوف جانت شایسته نیاید قربانت

(شریک عید)

بهترین دوست عزیزم با یکدیگر شریک خاطر مراتب یکایک خود را در این عید
و سال تقسیم حضرت نموده و با خلوص خیر و اخیر ضایع نمود
را برابر سلامت و محلات آن وجود معطر عرض می دارم امید دارم
که با الهام و برکت سعادت بدیدار که اینقرین الهیاد مرقی بشود

(جواب)

عفو

کار محترم مرقوم جان که حاکم و شریک عید بود و عذر مستحق و درایت
موجب شریک است و سنان که دیدن بنده نیز ترکت است حیانه دار و عیبت خلع
خود را تقدیم و از خداوند مسئلت می کنم که این عید سعید را بحضرت عالی و سیر
خداوند محترم مبارک و بخیر نماید و بلا متر کاه و اقبال بپزد الی کار و بادید

رقعه شصت

حضرت شرم از این مصیبت عیال و حقیت جو فتنه محرم... بطریق
شایسته شدم که مزید مستغنی است اگر چه خود را در این تلبیه جا نگذاشته و عیال
جانان را شریک و یار می دانم لیکن علی الرسم مراتب تقیرت و تلبیت خود را
حضرت حضرت فاطمه عرض می دارم و خاطر مبارک را با این نکته معطوف می نمایم که
البته زوایا غمت طلبت را هر چه است که لا علاج باید رفت استیفاء و اولیا
در دنیا باقی نمانند و شربت ناکوار مر که چشیدند و دلیر صورت چرخ
دفع و مضطرب و بیقراری به ثمر و بلا فایده است همان بکه طریق صبر و ان
و از خداوند مسئلت می نمایم که صبر جمیع و از جزیر و طول عجز جان و صابر و صابر
از خرم غایت فزاید (رقعه شصت و دهم)

آقا محرم مبارک که همیشه در ظل عایت حضرت محمد و آل محمد علیه السلام
... فلان که در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
مجلس را بعد از ظهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
را ازین لشکر و ایشان دارند زیاد جبار است

(رقعه و ثوبت بهمانی)

یکهانه دست محرم چه روزی باشد که در این شهر و در این شهر و در این شهر
عزیزت بشی بر دنا کم چون فردا شب جمع از دستان محرم محرم
علاطف و یکهانه برای هر صفت شام بنده را سرافراز میفرماید از
جانب دیگر تنها دارم نظر بر دست صمیم و محرم قدیم که نسبت به
دارید بر بنده منت نهاده شریف شریف از زان و دست از قیاس
موفق است در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر

اگر در دجانی کشف کنم با دست برادر دجانی که در این شهر و در این شهر
یقیناً از آمدن در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر

و هیئت نام

وصیت نامه

الحمد لله الذی امرنا بالوصیه و صلی الله علی محمد و آل البریه

عرض از محرم و طریقه یککات محبت کات است که در تاریخ محرم
حاجت به عتبه التبار و الاثراف حاجی عی که تا جرمه و دلدارند
مرحمت بنده حاجی احمد آقا حضرت در این شهر و در این شهر و در این شهر
عقد و خور و محبت مزاج و سر خود که ایند عیاه فلان فلان را در این شهر
فلان ابن فلان قروضات محرم را عیوب و فقر و محبت کات است که در این شهر
زوجه اش را عیوب قبال از تر و کات است که در این شهر و در این شهر و در این شهر
کل ما کر که او مثلث طایفه غنیم در ایام وفات و در این شهر و در این شهر
خرج و مصرف نمایند و مبلغ فلان از باب است و در این شهر و در این شهر و در این شهر
صدوم و صلوة و یکصد عدد نماز آیات استیجار نمایند و جفا و مصیبت
سجده الا شرف غنیم مابقی ثلث را مستدرجاً و خیرات و جفا و مصیبت
مابقی کر که را عی ما فرض است که نمایند و الی مدت ماه جمیع ما کر که
سجده شود و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر

اعلیٰ

و بنیاد آن بر بعضی مقابر است که مصالحی در آنجا گذاشته اند و بدان
 موصوفه مخصوصه است که مصالحی در آنجا واقع و جاریست و عاقلان
 خیرات متصرفه در صلح و طریقین عالمی عابدان و سایر خیراتین و کما
 فاعشای بر فحش نموند و مصالحی نمایند با مصالحی مرقوم نموده اند که
 عندکاشف انفساد و ابراهیم حق احسن در مصالحی عند مرقوم کلا او
 بعضا عیسای ام منقذ از عسده قیام المشرق و اجرت المشرق و ضرر
 عزم مصالحی معمر و نورانی و دیگر معجزات عالم اولی و ثانیه ضامنه
 مصالحی عند مرقوم تعلیق بنا بر قلیله کسری دارد که انواع تصرفات
 مالکانه مستحقانه نماید تصرفات مالکانه و املاک خود و حقوق
 حقوقم قد غره ذالک المرقوم ۲۰۹ نه در حربه المرحوم ۱۳۳

تکلیف ناچیز

بنایغ ذیل الله بنی یک و دوم و منصفیک دیدند علی غیرت عتبت
 کاشح آ و کما قهر با قهرها تا هر مدتی و ساکن قصبه شریف با بر تبارک و تعالی

منع هات

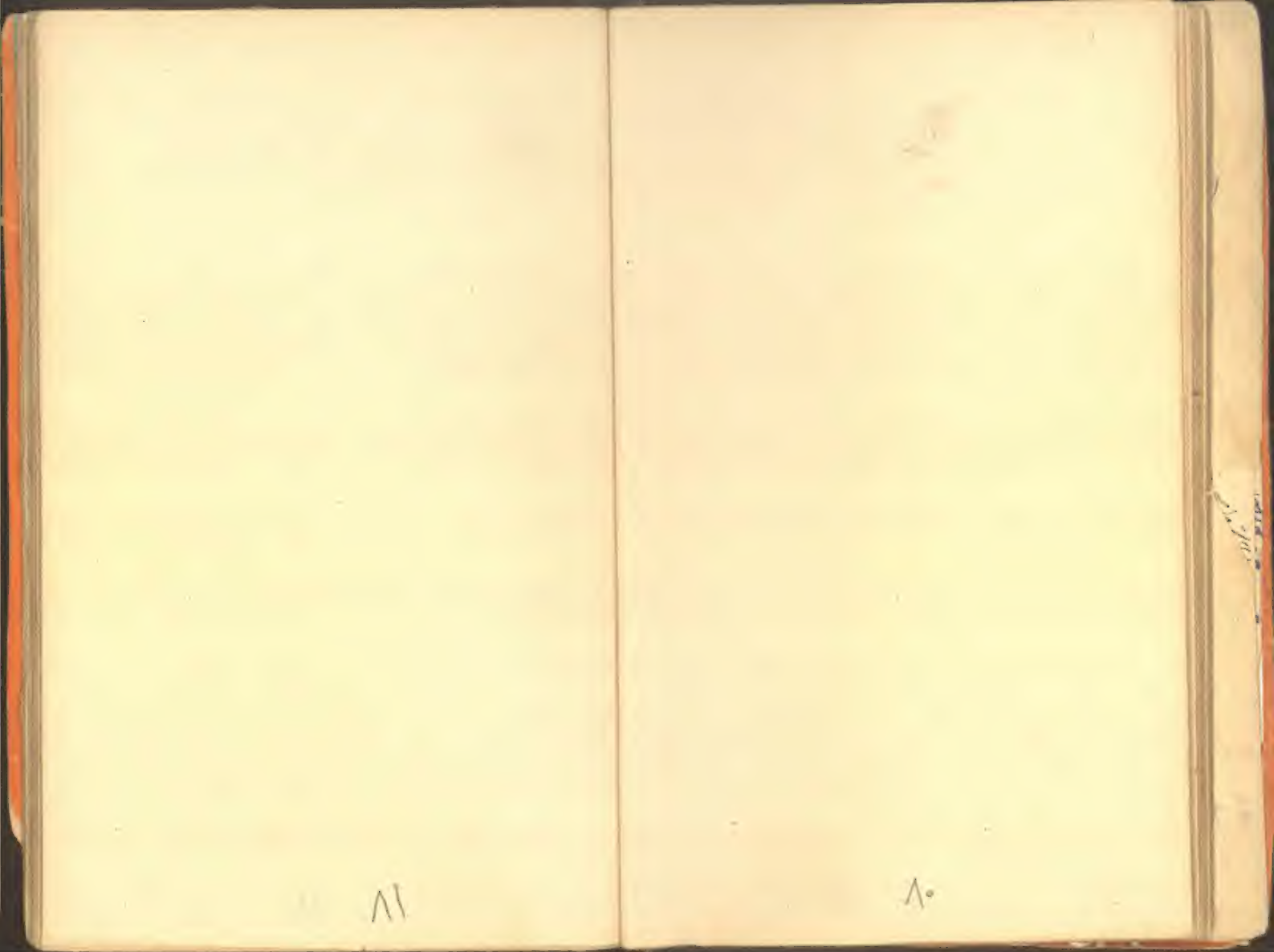
منع حریت کاش رایج و بدان در این زمین چنان حقوقی توضیح اگر تالی را
 منبوره از کاشح آ است کما قهر با قهرها در دست پند مشغول یک و خبر
 و وقت پند هر اوقات تعریف نمایند کاشح آ تا هر امر را چنان
 که حریت کاشح آ بردارد و آنچه را که خداوند تبارک و تعالی بایست
 عطا و حریت نماید با المصنف تقسیم نمایند و اینها خدا می بخشد ضرری
 و نقصی و خرابی رخ داده شود آنرا هم با سر میسر دل دارند و شوط
 هر کدام بر کس از جنس کاشح آ نیستند و بیایند و محروم است از هر چیزی که شرف

VV

Vy

V9

V1



(۱) دست کوئی و درست کردی رزمش نندگان خود قرار مید
 تا عزیز و قوم نمید (۲) سچوقت دروغ نمیکند که آدم دروغگو آورد
 و عیب ندارد (۳) تا نرسند نمیکند تا خوانند مرید برگزیده اش
 جوید و بفکر آئینه شبیه هر چه میداند نمیکند و هر چه میداند نمیکند
 و هر چه دارد از دست میدهد هر کسی را فاش میکند تا هر اربابان
 پوشیده ماند از خیانت کردن هر چه نمیکند نمیکند بدتر از خیانت نیست
 اگر خواهی که همیشه سالم باشی در خوراک امساک نمائید و لباس بدن را
 از گشادگی بپوشانید همیشه خوراک پاکیزه نگاه دارید قانع باشید که قانع
 همیشه عزیز و صریح خوار و ذلیل است هر که بیدان نشسته نمیکند
 مثلین بیدان که صحت به کرم پاکی ترا بید کند نگاه بیدردن
 بهتر از نشستن بیدان است روح را صحبت با جنس غریبی است آلم
 در دماغ

هر که با قوی تر از خود بچسبند در پلای خود کوشیده است
 هر که در خوراک امساک نماید از زحمت در دماغ و شکر و حزن و دوا ناکوار است
 نیکوترین چیز شداری است و بهتر از آن نیست هکلت تنبیه

در اندک کسی قدر روز خوشی
 که روزی افتد بسختی
 کسی قیمت شد رسی شناس
 که بچند مجاره در تب که هست
 ترا تیره شب کی نماید دراز
 که غلطی ز پهلوی پهلوی باز

بدانیش زافان و خیزان تب که بخورد او در از وی طلب

نصائح

علم که بخواهد و عقل با ترین قدرتها هنوز و جا بگیت دست راست
در است و قناعت دست چپ آن بهترین مرآت بهر سیرا و توفیق
علم و تربیت است هیچ درستی بهتر از علم و عقل نیست زیرا که بی حقیقت
تمام نمیشود شخص با علم و غیر بی حقیقت بیکار میباشد فقه با علم بهتر
از محاربی علم است و حیوان با تربیت بهتر از انسان بی تربیت

حکمت

پیشانی در دین است که در مان پذیر نیست افشایش روانی که گشته نش
اولی را بکشد

بی نیاز است از انباء و زمان آنکه از چشیده فو مید خرد
بیر به نخت آنکه بی عرض و اهل دست حاجت بی نامرد برود

حکایت

گویند در بهرستانی که زبان حال با عابدی سخن گفتی که روزگاری

من

تس قیام نداشت ای سر و چشم و بقوت باز و ملکات عوارق بگوشتم و قصد کردم که دم
که نماند دست اجل که زبان عمر بگرفت و کلای آرندیم بپشت در آملکت و عاقبت
خزاکت کردن گشتم آری هر کسی برده بجات از دیده بصیرت بر کرد و به غفلت
از کوشش بر کند از حال گذشتگان خبرت خواهد گرفت پس آدم عاقل باید
که کارهای با خلق خود را پیش خود کند و از بدکاری پرهیز نماید عقده گفته اند که
در طبیعت آدمی نفسی برای نوع خود نباشد سنگ و خاک بر آن آدمی بزرگ

عجرت

روز تیش بگرد بر قل خاکت بگوش آدم ناله دردناک
که ز بهار کردی آهسته تر که چشم و بنا گوش در وی است و سر
چنانکه بودم من اند جهان شدستم برابر خاکت این زمان
سراز جیب غفلت برآور گزین که فردا بحیرت مانده نمکون
نگهدار فرصت که عالم دگر دلی پیش دارا بهرز عالمیت

و فانی کل مطلب چنانکه زاده تو گشت بسیار چنین ایست که شایسته است
رجح کل مصلحت کشیده و برگ کل را بگرد نیستون را غش کند و شهرش فریاد
برک کل با این احوال و فانی کل میخورد غصه نهاده را آن مرد عقل میخورد
مرد عقل که فریب مال دنیا میخورد هر که با کس نشیند عاقبت با میخورد

روزی که من به اسم الله تعالی علیها به پند میرزا کردی عرض کرد ای پدر ایامی است
 از این پنج تن روایتی برده است برود فرمودند علی فلان زن کیست سفید
 در فلان و فلان و فلان اینها چون فاطمه بنا بغیرایش بدین زن فدا
 تشریف بردند. همان نشانه فاطمه زن را بدیدیم و در آن کتاب
 کردید این زن بر آن آمده و سلام کرد فاطمه فرمودند که
 این زن و این میخواستی و این حرفها نه تو نمیزنی عرض کرد بدو سلام
 خدا را از تو هم اذن ندارم چونکه در خانه نیست تشریف برید
 فدا ایامی فدا که شد حضرت فاطمه دست مبارک حسین را
 گرفته با اتفاق رو بماند زن روئی شد چون بدید فاطمه اندک بان
 زن را دید که با هر سر جوانی دست میزد و اگر فاطمه میباید چنینکه نزدیک
 شد عرض کرد که ای فاطمه از تو هم اذن ندارد اگر فاطمه اذن این
 سر بر اندازد پس فدا که شد فاطمه تشریف آوردند چون داخل خانه
 زن شد دید زن در ظرف آب در پهلوی خود که نشسته یک آب گرم می
 بسیار سرد و یک سوزان و خود را هم بیرون از خانه میبرد و میخواست
 فرمودن که این زن حال تعجب است اینها چه معنی دارد عرض کرد ای فاطمه
 باری از در بر زکارت در سجده و غیره شنیده ام که زن باید در طاعت
 سحر شبه میگوید بسیار هم از در لیک با حق خواهد بود جماعت گشته
 تا حق حاضر توام از کار بگذشت با وصف بریز به از با گذرد
 و آب کم

و آب کم میکرند گشته بدینها غسل اینها را حضرت عمره ام و اینها
 زن را در آن گشته و گرسنه شده ویر کرده پنج کفن زن باید در طاعت
 سحر شبه چون حجاب فاطمه اینها را از آن زن حاکم فرمودند
 حضرت بدیدند که کفن زن که بدید و فرمود فاطمه زن باید چنان
 و در خانه نشسته خود را تا که خدا را از او چنان و ام ترشح برای او شده

از درخت طابا با حسن علی بن محمد بن زین الدین که در کربلا است
 که حاجت برسد که ای که میرزا حسن خان کاتبه پادشاهان و صفه

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate entry. The text is dense and covers most of the right page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مكتوبه در تاریخ ۱۳۱۷

کز دوقی نه سهرت در پیش ویر خجاست کز پیش عزیمت
 عقر قرب ضرر (بلیدی دنا باکی) کشن بر دنا جیمه
 دنا شنا بد سهرت ناگوئی
 شنا طبیعت ناز و ناز و تنه است یعنی نه ناز و کوئی
 فرار سینوشت جیفه مصاف چشم زخمی
 بق حلی میگردد نردار جنگ کرد صدمه داند و کرد و جیمه
 مردمان باریک وید و کوهستان باز رفت و گفت آدرا و آدرا
 نام سهرت و کوهستان نزد یک است روان یکم بر دنا آوردن

بنظیر رضا سخط بردهنده نام داستان
 دارخواهی و کجایت خوشتر می خشم بر سر کند قفسه پشیمان
 چنانکه کاین سخت و کلام مافرو آگین و آب آگین
 طرز و روش بزرگی و شکوه و رفعت در این و رفعت
 لاجرم صعب دون ناساس
 ناچار سخت ناکس ناگرا در حقوق
 و سفل و حق ناشناس نور و
 ناچیز و حق ناشناس نور و

اذ استیع الکی یصول لطفنا و خادای لطفنا
 اگر چه بر سر و بر سر است کینه در جمل آنکه کیش خالی است شدت کینه در زار
 طریقی را کینه باعث چیست که ناز با آنکه بر هر عبادات تابع است
 و روشن را معراج خود دین است و بر هر عمل مسلمین ترک آن
 موجب چندین قباحیت نیست و باعث فضاحت ولی اگر کسی
 در اداء صوم اهل و در زدن کمالی کند با و خوش را مباح ستارد
 کوتاهی تنبلی حلال
 گاهی واجب شود و نماز و زام تا شام پنج وقت واجب شود و شک
 اگر در دیر که موقوف است و هر که در دیر که شتاب محقق چنانکه
 بیغم فرماید در حق غیبتا شد و خوش است
 بدین که کرد و در کبر و زنا و زمر حق بیغرافی آفتاب

حاد و سخت زینت زینت زینت
 برین و واقعه بینان بهتان سوی - نزد
 چنانکه در دوا و کاف نهاده عوامانیش هم می دادند حشمت و اتق
 چاکران و بیادلان بزرگی سرانکه
 منفرد تنها شوکت صدق در بنم جمع
 بر آکنده تنها بزرگی راسته مجلس دهان

بنظیر رضا سخط بردهنده نام داستان
 دارخواهی و کجایت خوشتر می خشم بر سر کند قفسه پشیمان
 چنانکه کاین سخت و کلام مافرو آگین و آب آگین
 طرز و روش بزرگی و شکوه و رفعت در این و رفعت
 لاجرم صعب دون ناساس
 ناچار سخت ناکس ناگرا در حقوق
 و سفل و حق ناشناس نور و
 ناچیز و حق ناشناس نور و

بنظیر رضا سخط بردهنده نام داستان
 دارخواهی و کجایت خوشتر می خشم بر سر کند قفسه پشیمان
 چنانکه کاین سخت و کلام مافرو آگین و آب آگین
 طرز و روش بزرگی و شکوه و رفعت در این و رفعت
 لاجرم صعب دون ناساس
 ناچار سخت ناکس ناگرا در حقوق
 و سفل و حق ناشناس نور و
 ناچیز و حق ناشناس نور و

بنظیر رضا سخط بردهنده نام داستان
 دارخواهی و کجایت خوشتر می خشم بر سر کند قفسه پشیمان
 چنانکه کاین سخت و کلام مافرو آگین و آب آگین
 طرز و روش بزرگی و شکوه و رفعت در این و رفعت
 لاجرم صعب دون ناساس
 ناچار سخت ناکس ناگرا در حقوق
 و سفل و حق ناشناس نور و
 ناچیز و حق ناشناس نور و

یکی از راه برکت از آنکه بر سر
 بهرین اقسام شکار کدالم گفتند که
 خلق بزرگ چون دل ایشان را از حاکم و
 مرد و دین و هر چه بخواهند و بزرگ
 شایسته بخت و طاعت دارند و هر که
 چنان باشد که در دنیا و آخرت
 یقین از نجات و در دنیا و آخرت

قطعه

آه من را که مریز و بجز
 با سینه دل پر کفایت و خط
 بر روزگار است و کفایت دریا
 چو سائل از تو باری طلب کند چیزی

ریا بریا آقامت استقامت خردان
 خرد نماند خیر بیادش و نزل کردن یاد لری کرجان و قیران
 درین باغ به گلشن شکفت اقران سخن لغز
 ن درخت کل ۳ بارش پسران شیرین
 منزل تو دستکم سخی طوطی سینه لکب درسی خصلت گرفته
 نام یک از سلطان بزرگ سلجوق دره سوراخ کرده
 شفقت یافت منهدم دوحه سلسله
 دل آینه دعاش مهرمانه خراب بیخ درخت ریخ
 چنانکه شهابی ایشان در رقه اطاعت را آورده تاصید علی حمید اعلی اعلی
 بند و رن پشانی بیخ اول مهر و نیرنگی
 فطنت از سبایش برآورد لغز با ده بمانی
 بگردان آناه و نیرنگ صورت پسندیده شراب خزاری
 دواب مکر نوه در معرض سیاست و کفایت از آن
 جواریان چون پشته و بلندی محل سید کینه
 عزیز و برادر دینی نام خواند و بر پشته توفیق کرد که هر چه زودتر بهر آید
 دهم و برادر و در کفایت کند حکم کواکب درخشان
 کواکب بخت نام و در پشته کواکب درخشان
 مقال بیات در جز لایق است لایق است از جمال شامخ
 کفار فضائی با این زمین و آسمان بینایت بلندی
 معاکره های زلف و عین بود مرصع بقا و نشان میوه که قطران چنین
 بختیم کدال کرد و عین دان نشان کلفتی
 جلب نمود حماسه حجام آن دراز و پدید آمدن کانون حرارت
 بختی کشیده حسیه و فصل نکستی کوره و آتشین
 و نگاه نوزد است سقان بختی و طمعان دارند
 فاجه و مسکن و فراز آتشین و جیشین درخشیدن

1.7

107

در هم تعبیر مالا کلام مردمان را بزرگ و عمارت خالص کند و در
 دل عیند بوجوش کفایت کامل ۱۲۰ بادی ۳ تشریق و ترغیب
 اجزای کاجیز سک مملکت چون بگویند آن بکنم کن معنی
 (۱۴) جابر کردن ده قنات جامه زنگارنگ دلیران آواز سازند
 با بوی سبزه بکشم بفریب لفاق و حقایق با بوی بزمی و ذره خست
 دویدن جامه مخالفت و دشمنی بکمر بند می
 آفرین افق همد رحمت غنوده آید نیاکان و اسلاف
 برکت و مبارکی تحت و کا پرده خفته آید اجداد و گذشتگان
 اگر نخواهیم فرزندان عزیز ایران را قیدیم چون با یکدیگر متفق و متحد بودند و در آگاه
 و صداقت و درست و راستی میگوشتند از بزرگترین علم عالم بشمار بودند و شرق
 و غرب جهان را بکلیت تصرف خود داشتند اگر ما هم فرزندان
 خلف آن نیاکان و اسلاف بزرگ بشیم باید با یکدیگر متحد بشیم و برای
 ترقی و استقلال وطن عزیز خود بکوشیم و این نکته را از نظر دور نداریم که
 والکی محظوره الا علی من بخی فوق بناء السلف
 بزرگی مقام بلند مقام و منعم است مگر بر آنکه بجهت بناء گذشتگان و اجداد خود بنا نهاد
 ستم که پند ضرورت واقع خسته خاطر موجب
 بزرگ نصیحت لازم برین دل سبب و جهت
 از موده بدقت رسد پیوسته باکی خیز
 با تجربه باریک بینی منفعت همیشه و نقل جاق
 سعی توانگر مشقت مذلت
 که شایسته رحمت و رحمت خلد

دوره ستم فرائد الادب در نظم و نثر
 مستحب با سواد جدید
 تالیف میرزا عبدالعظیم خان کرکائی محضیر کلاس
 پنجم و ششم مدارس ابتدائی

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن قدس بان آفرین
 خداوند بخشنده و دستگیر کریم خطا بخش و پورش پذیر
 عزیز که هرگز درش سرشت هر در که شد هیچ عزت نیافت
 سر پادشاهان کردن فرارز بدرگاه او بر زمین نیاز
 نه کردن کشنرا بکمر لغور نه زور آوردن را بر اند کور
 و کرمش کرد زکی در زشت چو باز آمدی ماجرایی در شکست
 ادیم زمین سوره خام آید بر این خان یغما چو دشمن چو دود
 بر سار امزش میبیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مکس
 چنان پس جوان کرم کسود که نیمخ در قاف روزی خورد

آفرینش (عذرخواه) ۲ مجلد ۳۳۰ بجهت واقع شده ۴۰ واقعه (بجد و کد)
 (۵) روی زمین سوره چوین ۳۰ یغما غارت کردن نظیر پندار
 پیش پندار

۱۰۶

10V

بر دیمانی کمالی لیا سحرهای غور و غزنین
 نوعی باره کرانه بزرگند نام مرئی است ولایت و کبریا است این برات
 حصار و حصار مستند کامکار پا دار
 کردن و شکست عکسین صاحب قبال جزا
 مکافات کفر کزند زبون سر نشان
 جزا دادن جزا و پا دیش کزار طواری و غیره جزا و پا دیش
 سرت شبلی زحمت نیت شرافت
 ختمی دعا نام عارفی است دلان شرافت
 ماه و امی ریش خراب و تربیت فرودمانده کان
 جایگاه دهنده و مجروح خاک خاک عاجزان
 مناعت سوزا و جرم و ماجر جرم اقتضای سوده لوح
 حزمین بقی و حزمین کردن کس اکثفا نادان
 لقم طبع قاف آهوان کسری انوشیروان
 ذوقیه تنگدستی و درویشی بزرگاف و معجزه نام انوشیروان
 ساحت نقصان احسان حارس و حاکم سیاست
 مدغم و فضا عیبنا نای ندان و ضرر نکایه سزا دادن
 محظی سحر اهانیت الجارم اندر
 از حد و این بر و این دلیری کردن خوار کردن او ایامیه انکاف
 تا دین معجزان جرم معروض تا دین و تعذیب
 ادب کردن نزدیکان گناه ناپاکه و محمل ادب و عزت
 فرودستان ایمن زاندر زاندر کار کیم
 زبردستان بکر و بکر و بکر و بکر نصیحت دنیا
 در نیت چنان گرامی کاسته بیست
 توقف میل کن کم کردند اندودن مایه و مایه
 بکر سوزان بکر بکر
 صنایع نصیب راور بکر
 ۱۰۸

سحرهای غور کمالی لیا بر دیمانی و غزنین
 نوعی باره کرانه بزرگند نام مرئی است ولایت و کبریا است این برات
 حصار و حصار مستند کامکار پا دار
 کردن و شکست عکسین صاحب قبال جزا
 مکافات کفر کزند زبون سر نشان
 جزا دادن جزا و پا دیش کزار طواری و غیره جزا و پا دیش
 سرت شبلی زحمت نیت شرافت
 ختمی دعا نام عارفی است دلان شرافت
 ماه و امی ریش خراب و تربیت فرودمانده کان
 جایگاه دهنده و مجروح خاک خاک عاجزان
 مناعت سوزا و جرم و ماجر جرم اقتضای سوده لوح
 حزمین بقی و حزمین کردن کس اکثفا نادان
 لقم طبع قاف آهوان کسری انوشیروان
 ذوقیه تنگدستی و درویشی بزرگاف و معجزه نام انوشیروان
 ساحت نقصان احسان حارس و حاکم سیاست
 مدغم و فضا عیبنا نای ندان و ضرر نکایه سزا دادن
 محظی سحر اهانیت الجارم اندر
 از حد و این بر و این دلیری کردن خوار کردن او ایامیه انکاف
 تا دین معجزان جرم معروض تا دین و تعذیب
 ادب کردن نزدیکان گناه ناپاکه و محمل ادب و عزت
 فرودستان ایمن زاندر زاندر کار کیم
 زبردستان بکر و بکر و بکر و بکر نصیحت دنیا
 در نیت چنان گرامی کاسته بیست
 توقف میل کن کم کردند اندودن مایه و مایه
 بکر سوزان بکر بکر
 صنایع نصیب راور بکر
 ۱۰۹

طاعت	دیناچه	یا قوت نام	حسرت
بندگی عبادت	صبر	رنگ	غم و اندوه
عنان	فراک		
دسته جلو و سوار	بیکه	ناله و دانه	دیار کربین و دیار کربین
کوی	تقریبی	و هم	چیدو
خانه و گذر	تجربی	خیال	سختی و غلغل
حول	تابعین	در سیارات	و جمع افکار
دور کرد	پروان	سده	جمع و غنایها
امین	سیر	کام و نام	چرخ مهر
طال و بزرگی	آسان	مرد	آتش
بفرجام	فالک	شتر	استخفاف
عاقبت	یک از میان	الیزین	چشم مکاشفه
الشفات	سود ادب	سکند	استغفار
توبه و دردی	پای دردی	قسم	انزلی خواستن
زور و قی	کرداب	غوط	طلوع
سینه کوچک	غرقاب	فرد و قات	کشتیان
صدق الله العلی العظیم من عمل صالحا لم یألف نفسه من اساءه قطیعا			
ضای بر کرد	فرمود	بزرگ	دعایان
یکه کند بر	فرمود	بزرگ	پروان
رجل	مستحل	بیکه	احل
کرم	مال و ثقی	فاصله	پیش و نزدیک
ضرورت	منازل	پریان	
ناجاری	جایگاه	دکان	در پیش و یا در پیش
خواج	لحم	و ممشک	دایره لغت
آقا	خیل	دایره	خیل

ازیم	سر عظمت	خاکل دنا محمد	اعتنا
طبع	نصرت داندوز	نابیند	کینه کردن
حزب	حزب دانی	کراسی	میل و رجوع کنی
صورت	بادشاهانه		
سکه گرد	دیکلمات	حزب شریکت	محبوب مریدان
دین	حفظ	اعوام فزونی	بهری
عبد	محاسن قوم	عند قوم	شاک
خوبی	هر کردی	نزد کرده	دیگر شیب
کارون	الرسید	رفت	سطح
یک	از زبان	خیر	ملمه بک
عقاب	عقاب	عقاب	بارای
عقاب	عقاب	درشتی	قدرت
تهدیدات	رهن	احسان	مستند
تیراندن	کردی	بخش	اکاه
احسام	بهره	ایام	صغر
کسب	میزه	نقد	شفقت
بار داد	مباکات	بهره	سقا
ازن	و احدا	خزیه	نمایان
برین	پست	پیش	سایه
لغت	مرد	و تعریف	مکنه
ایراد	و برضی	کن	

سبب صاحب دلی سر بر دلق ظلمات
 پیشی داشتند سخت لباس کونند عفا نماند و موم
 قدم باید اندر طرقت نه دم عمارت و چرخه کوئی
 بطن را شجا مقصد کفایت آبادی
 دهمانی التجا رکبت و ما حضری
 بر بزرگدانی بنایه برون بست و ست اختر که آقا و لجه
 نازل مطبوع محووف و قوف بادیه نشین
 بست پسندیده ترسناک ماندن بیابان
 راجل اکامت افکنند و کلاهی ایلان کاراج بر نیت
 جواز و بارشتر مساع غارت کرب
 نزد ملک داور بی بخت در جارت کال خود هما تابع و یار
 حکمت و نظم پسانه کویا
 نیاز فرخنده شهرت نصحت ناصحان
 چنیاج نیکو و مبارک خواست نفس خیر و امان و نیت کز لای
 که اگر زینب حریص و طمع بود در گوش علاج می کند پند و اندیشه
 هر کی را خیره
 اختلاف بیابان
 تلف کردن کاهنه که اندر آتش میداند و کاه میدارند و شمر و سیر
 چشم و گوش خیره کرد مروت بکسر و دمایه سر و ادرالایق
 تیره و تاریک جرمزدی
 لا جرم از جام نیکو سرشت و لیکن بخت بشیر می بود
 ناجار عاقبت طاعت خلقت لولایه
 خصمان ضلوع ضلالت کردن بجهه کوفت بر سجده
 دشمنان ضلالت کردن بجهه کوفت بر سجده

بعضی از دشمنان ان کفر اند که
 خوض خورشید در خورشید و خورشید در خورشید
 اول آنکه خورشید حصارش است دوم آنکه عبادتی بر نکست به پنج
 مستم آنکه زینتی است به زینت چهارم آنکه هلیتی است به پیشکار
 و حصارش است به دیوار پنجم آنکه به نسیانیت نیتقدار ششم آنکه خورشید
 راقی است بر کام الکابین هفتم آنکه سه می است از عیها و پرده است
 از قباچ (جامع آبی) بزرگان کفر لگادی هزار عیبت که چون
 خاموش شد به پیشه ماند و چرخ می کرد به طاهر کرد و دیوار قلعه
 لقب مملکت بیکار کام الکابین
 سرس جنگ بیکاف و خشکان که اعمال نوبت
 قبایح کربش سیاحت مرافقت مرافقت کرم
 رشتنها کردش مراهی و رفاقت کردن مراهی بخش و نیکو
 بجای مصاحبت روز میگردان یافتن و برگرداندن شاطر
 هر مراهی و پنهانی برگرداندن
 قصه کش حصار ابرق درج باندادان
 زیاده و قی قلعه اقبانه صندوق جواهر وقت صحیح
 عزالت کفره السلامه فی الرحمة والافه بل الا شاین و حمید
 لضم کره نشینی سلامت در شهادت واقف در دنیا و آخرت تنها
 نه که در انزول نماند نه قهر را بیابان سپاس مستفید
 کار و ملک بزرگ آلود کند مگر بهره مند

۲
 سبک با تراشیده در مجلس بر خیزد دل میوشند آن بسی
 ۳ درشت و ناطق اگر بر کند از کتاب سگی در وی افتد شود مخلص
 خوشتر فلک بر که خوشی بخت کدالی کند در بختام یا خا
 برج آید آذیت خشمگین شود و تیر گردد نیم در دکان
 اگر بد کنی کیفیت ببرد سپهرت خرد است آورد
 ۹ جزا و پاداش آسان ۲ غایت زور آفر ستارگان
 طبع محضی لاف حذاقت میزد و سخن بکازد و اطاعت براند مصداق
 مجلس بفتح تها و ر و هارت زیاده بود در از لغتی باز خوات
 صباست باس اما پس معاویه گوید پستیاز
 لقا و لاری سگنداری سگی از بزرگان عرب مستغنی
 غنوده متحان ن بود
 حفته دارندگان و لغت نرود و بدود طریقه در دوش
 ۴ زبیدون نام یکی از پادشاهان بزرگ هندو که سگی سوی دستر هات پناه
 وام لفاق وفاق نهفت وزیر
 قرض درونی پراض پنهان کردن
 اجوشن شکفت مکانش بیغزو و قدرش فرا
 زره ر بار شد مرته
 غناز نگون عالم بیداد لغایت
 سخن چین برشته حاکم و کار گذار ظلم آخر
 نقصان زجر مبادرت آسیب فرو ن
 کمی آزار و صدمه پیش دست آزار و صدمه زیاده شد
 ۵ زیانها ارجمند غنی حکمت و فضیلت و عقا و امان
 ضرر برینان عزیز همتند بفرم قدرت و توان آب و ملک بفتح عانی
 خاک و زمین

فاقه و حسرت و خیره بر ارم و زر آگاهانند
 تنگدستی سختی کودال مطلع گردانید
 حجاب ظلام بخشونت کار از محاوره میاید
 پرده بفتح اولیایکی درشتی کفکوه چرخه نزع
 به کم و کاست باغی خرم و دلکش در خوشتر در خوشتر در آن
 نقصان دگر عیب باغ شادی جان
 و بقصد صد تدریجی بر دشت ترو نبشت و با طراف نکرستن آغاز کرد
 نام مرغ صحرایی که از اقراق دگر کند بدقت نگاه کردن
 تدریجی خوشتر ام حوالی سجا و طاعت و استقلال
 مرغ خرمیدن بختناز راهش اطراف سفان و مرتبه استاید
 که چون لغت سراب
 بفتح لام خوشیدن و روشی اندک جا که در میان کوبم تا بش آفتاب یا چاه از راه
 ۲ زلفته باز در زمان نده بر روی که باشد که افتد لغت ماندنی
 کول خورده غلام دهاکر
 تنگدستی زبان سر کران زینهار پادشاه را همی پیش
 قدرت ضرر سنگین آگاه بخت کار بزرگ
 اگر انجام این کار زاهدان کینه درم ارادت
 آخر ناکه دنیا بخت بدیدیم تعقد در هم میل
 این حرف دیده عداوت دشمن استخوانی بخاشی رخ بر آن هنوز
 چیا دشمن پارتیست باقی است در فاسی باقی است

نشاط ضعیف بنیه و خفیف بطن و انجمان که در آن خوراک
 لغو و ذوق شکر نادر و لاغر بدن جگر و درخت و داخل شدن در کای
 انتقامت ناسل خود المراد کسب لافان الا ما سخی
 بادیاری بهره یاب همان مقصد آیت او میرا که آنچه در آن کوشید
 یکی بر سلطان سقط کفش آغاز کرد مترصد مکافات
 بدکونی منتظر سزا دادن
 مجازات شبان و دیال کثر دم
 جزا دادن چوبان عذاب عقرب
 اسوده لیز ز شعلی و دزدان قفا عرق
 سبیل کشتی صیبا من لواک با لرزیدن
 به آزار می ناکسی در بخش تو که چون خورشیدیم
 قیام بستی بر آن افروز یعنی سر بر راضی به ستم
 ندی از لباس زده سر برست بر طرف چمن عربه کن با سمن و شترن
 صف سرانیده نام کلیت معروف که سفید
 شترن خواننده وزر و کبود می کشد
 کلیت سفید و خوش بوم و زکینه چنان بر فروخت بر آسخت تیغ
 زنده بیل نمین خنکایین نیز بر کشید
 بیل بزرگ
 سخت در دل مرد در ساز کرد هر لغت بطا
 اول حبه طرف و همکار مرغ آبله
 ابله نرنک بودند یا از ولات سلطان محمد و غرضی
 نادان حیل کر تیغ و اتصال حکام
 اظهار نظم نمود تشننج تفریح غرضی
 در دواهی کایت زشت نمودن ترسانیدن جنگ

قافیه تحفه سلاینه
 حبالاتی التفاتی و ما حسی متنبه
 عقباتی توهم آنچه گذشت بود آگاه شد و نیکو فته
 بر نورد و زخمی قوی برکت صباغ جامه نیل در هر ماهم ز دکان
 میر خضی رنک ز سایه مصیبت ز دکان
 لقاضای معاویر عدم بار عام حضور
 مطالبه عذر عیسی اجازه
 ملک عجم را رسم چاک بود که در هر ماهی یکروز بارعام میدادند و در آنوقت
 از وضع و شرف هر که خدای در آن آنجن حاضر گشتی آنجن
 مردم بیت بزرگ مجلس
 مودود و شاهر و شاهر خوان سالار جسطا در تعداد ادانی
 خشم کرده سغه ناظر هر اندیش و بکار شردن طرف
 تعذیب عرضه و تمهید معذرت نمود و اشعی
 آزار کردن محل نایش کردن داماده کردن دعا کو یعنی من
 قسوف حدال بدویم گماهی نشینی را شنیدم با عدیل خود می گفت
 کله کار و نوا و جنگیدن
 یا العجب بناده عاق چون عصه شطرنج بر برد فرین شود گزای
 آفران دندان قبل مید و نیز شطرنج
 ارایت خلاف رکاب تماشایم عتاب
 علم نزاع سواری بمقطاران درشتی و کله
 نیا بودم کاه و بیگاه اصرار قهر اولیا و برتر اصفیا
 راحت کردم دقت و بیروت قلعه بزرگ و ستانها بر کندگان
 فرمود که هر که پیش از فوت خود ذخیره نهد و دفعه نماید متاع خیرت
 و بال صادق ساس در قفس نهفته منع کننده
 سختی و عذاب سرزد شکر که نری

دهل در فغان دام ولی چه کل که اندر میان هیچ نیست
 کسرت را نشسته معنی طلب بصورت مشعره گمان هیچ نیست
 غایب است دوست سعادست عطف وقت
 بیشتر پندیده هستی نیکبختی هر بانه
 بهجت صدای عزوجل ایمن و کسیر آمده برتش
 دلیل آوردن عزیز و برکت کسیر و کسیر آمده برتش
 مذلت پاسبان پیشه سرکشان و پستاری
 خوار می خرام چنگ و نیتان هولناک
 آوازی و حبیب فراخور حسرت ندامت و پست
 بعضی می ترسند که مناسب افشردن خسته طبل است
 عرق که هان ای غافلان پیشانی نظاره کردی چون بخاستان چین
 فریخته آگاه بشی دیدن نقاشیانه
 مهر زین برین کسرت سر آمد قاضی
 کسیر می آید و خبری که بر جبهه و علم نصب مجید رسیده عالی
 در تعلیم او دفع انداختن مقادیرت افضلیتی فضیلتی
 تاجیه یاد داری افزونی و زیاده افزونی
 ملک را این سخن و تلوار کند و مصلحت کند و مقامی منبع
 ترتیب دادند و بهم برآمد زجر و ملامت غریب از خلق آمد
 مصافح و متغیر شد راندن فریاد
 در قیافه بر فرست یافت هر آن که در کمال استیلا چنان افتد که هرگز بخیر
 نکته بارنگ نه عرو که چنانکه بزرگه بچنگد
 شعر اعلیٰ الکرامی کل لوم قلا اشتد ساعده رمانی
 یار او میدام حیرانند لری را و پس چنان شد دست او هر آنکه
 اقدار کرام کور و قوی در دیار عرب باغیان بن مندر بنو دغیان او را با مین
 ۲ نیکو از پادشاهان بزرگ سالخ ۱۳۱۱ که از پادشاهان عرب اعراقی
 عرب بیابانی

اخلاق الهی

این است نامی نژاد باریک و گام مطلق بود و دم سرور شود
 و اسب خود را جانشینت ساز و بمقام خود باز کرد و برام راهایت
 بفتح صم و کسر نون بدک کسی را که آری بر نهان خویش
 عنان طوق دسته جلوه فرار کردن بند
 ز صدف و صدف ساز و درش نکلیکاه انباء
 فرزند ان زمانه مدبر شایسته
 حکیم فرزند خود را دست گدا تو که در طلب علم و جمع المال سعی بلیغ بجای آورد
 که انباء زمان از او قسم بیرون نیتند که خواص اندیشه علم ترا کرم کنند
 و هر که عوام بسبب نیت تقصیر نمایند عارف ساقی خود
 انباء بزرگ شایسته خود شناس می شود
 فرزند ان زمانه مدبر و اهل دل که بشنیدم یک عارف ساقی خود در اندک روزی روایت
 حق عورتی تا بش آفتاب چه موم اندر آتش چه شکر در آب
 سبکی گفتن آتش و برین روز تن از تابش آفتاب بسوز
 نبیستی چرا در تسمای سیخ کز سجده خانه برای رحمت
 بنالید و گفتا در این روز کم کر آسایش از سایه نبود هم غم
 تن عورتی سرامی سیخ بی سیخ
 برین خانه کدزی برای رحمت
 بزرگان چنین انجمن استند نه چون مادل اندر جهان بسته اند
 چو صاحب دلان بر جهان دل منبیه بهر بود کلی بر سر کل منبه
 داناته دعا دعا با جلالان میامیزد و اهل حق مصری ابوهریره
 ابوهریره هر روز بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ای کفایت
 یا ابوهریره فرستی رعایا شرو و حبیبنا یعنی هر روز میاید تا محبت زیاده کنی

فریدون و فرخ شهر سپهر
خوب بنکر و حقیقی لایق
چرخه که جام اجل نوش کرد
نارنجی که ز دل پاکبستی فراموش کرد
روز خجسته سیر مهر ماه
بهر بر نهاد آن کیانی کلاه
بنا بر دزدان و تر و تاخت
خداوند کشور شد و تاج و تخت
یاری خدا قوت
در ذکر فضائل او مبالغه ننمود سلطان را ملقبی او ننمود
مجلس بهر آنکه زیاد روی دیدن
تخت و اكرام نمود مكرده و ناپسند كه رجم نيكناهی زنهار
درود ناخوش خطا البته
دهقان را بدست حیات منقضي شده و نوبت حیات در رسید مرا و را
رحمت ده نشین زندگی در گذشته و سپیده
فرزند چندی بود و هست غمزه که زینهار گشتن را مردی خود را بلا زنجیر مکرر از ناکه
و تنگی کارید که ده برابر بنکر بود در هر مراد وقت مردن در شستن است
و شمارا نوبت خوردن و کشتن گفتند با هر است و دشمن چه رفتار کنیم و با مردم
زمانه چگونه بسر بریم یا منتسبانی چگونه و چه احسان باید کرد و حق تو را چگونه
بجا آورد... گفت مجال مقام نیست آنچه کفتم بجل و مفید است
و دستور العمل و چگونگی در دیدار کشای از کافای عمل غافل مشو گندم از گندم بروید و چرخ
شکلیف آفریده اند که وقتی فکر حلقه بر دلاست بمن مستولی شد سیف می زن
مکافات آفریده اند که وقتی فکر حلقه بر دلاست بمن مستولی شد سیف می زن
جزا و پاداش دلاست بر او زنها دلاست بر او زنها

مستولی سیف دیوین سلاح ساحل با شکر و مکار میاید
غالب نام یکاز پادشاه گفت و رفت جلد کفار جنت
با قلت عدد موقع استوار است مشا در
کمی دشمن محمل حکم رخنه زار دیده شده جزا
شکفت اعدای کینت روزی عبادت ماکوفه زنده
تعجب دشمنان حنظل عرکفه وجود
مشغل اصفاد بیانات بود نیاکان بقول مظل
کوش دلدن اجداد کوش و کج تاریک
ادوان طغولیت مهر درخشان جزا حجاب میرا
وقت افتاب صورت سرده سنجار
تجرب دیکور کار اصلح که در حکم جیب یکدیگر در ارق تولید
تاریک بهم جزدن و سودن
کرید و جوب محرق شد از این انکشاف عینیت سرور گردید و بر این
این مراد دینند را در طرف کرچک مقتری فرود
روشنی
را حیم شعله سرف قام و بر این استیاری مختلفه و امتحان عیدیه
بهر و بوشیدن رنگ بکسر ارم فتح تجربه یعنی از نایش امتحان
را حیم کریم از مرده حکما گفته است امتحان کرده
زشت و بد امتحان کرده
حکمت
حکما گفته اند از مودن از مرده کردن و رنج از نایش از نور بودن
غریبه کردن است و در فرسیاه نمود من جگرک الماریت
حکمت بدر النکال امتد هر که از مرده را بیایند
چهار ششمانی کردد شاعران را بصله و عطا یا کسی
و گرنه امتحان ادرا نشاید شایسته نیست جایزه و انعام
دفعه

هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید
 بگذارد تا هر چه در دل دارد بگوید از آنکه مظلوم است
 حکما گفته اند هیچ تری چون دعا مظلوم کارگر نیفتد
 استخفاف بفر است
 هیچ نزدن
 کفر بچهار
 نظر در میان
 مادر این دنیا
 اگر شکستی
 و کرد ویش
 در آن عت
 نخواهد از جهان
 چه چنان ملک
 سداقی خسته سزا پادشاه

ظاهر در ویش جان بر نهاده است و نموی ناسترده و حقیقت آن دل زنده است و نموی نه
 (۱) رحمت زنده نموی ناسترده و طاعت و ایثار
 بهاب کند ناستر شده بندگی دیگر را بر خود مقدم داشتن
 و تو حید و توکل و تسلیم و تحمل
 یکتا پرستی که در یکجا و کذا کون کردن نهادن

هر که دین را ببرد و دین را ببرد و دین را ببرد
 ۱۳۶

میخیزد این مرد از زشتی ت
 میخیزد این مرد از زشتی ت
 میخیزد این مرد از زشتی ت

۳۳

طریق در دین ذکر است و فکر و خدمت و طاعت و ایثار
 و قناعت و تو حید و توکل و تسلیم و تحمل هر که بدین صفات مجهز شود
 بحقیقت در دین است اگر چه در قیامت اما هر که کوی بی نماز بود
 پرست میس باز که روزی بشاید و در بند شهوت و شهوات روزگار
 در عذاب عقلت بخورد و هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان
 آید رند است اگر چه در عبادت

حالم طائی

حالم طائی را گفتند از خود چند بیت در جهان دیده میشنید گفت که در
 چل شتر قربانی کرده بودم و آنرا خوب را از هر خلی بهانی خوانده بودم
 صحرای بیرون رستم خاکسپاری را دیدم که پشت خاکی را هم آورده و اینک شتر
 کرده گفتن ای پیرمانی قائم چه از وی که خلق بر بساط او گرد آمده اند گفت
 هر که نان از عمل خویش بخورد مست از قائم طائی نمیرد
 انصاف دارم و او را بهمت و جانم دی از خود بتر دیدم

آهنگ سماط است
 قصد سفره کرم و بخشش

دولت و حسن و شایسته خرد را در دین و دنیا و بیوند الی و دنیا کاش
 از کتاب را در دین و دنیا و بیوند الی و دنیا کاش
 جوانی در خاک ریختن و چرخ کسب از جا کسب طبع و کسب کسب در قتل
 و جوع افکار نزدیک بود که کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 بدو اند و کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 مجامع عقلاء و وقت که وقت کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 فواید و محقق شد از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 تاریک شد و بدایع فراق حین کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 با و شاه علی علیه السلام مصیبت رسیده تعزیت کرد و گفت کسب از دنیا
 کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 این جهان برادر و دگر در دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 و کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 پس در دست شد که کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 که کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 بیوند آمانی قتل جوع مجامع
 بیست و پنج و بیست و شش اول از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 تعزیت سرحد متی و از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا
 کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا

سرود و کلمات بر یک ستم منجی حضرت شریف و در اوقات صلوات بر او و آقا

و صانع مستغرقه دام بقا

وزارت حلیه سرور و رفاه

و صانع مستغرقه

اداره سرور و رفاه

دائرة تبلیغات عالی

ع نمرة (۵)

تاریخ ۲۸ ۸ ۱۳۰۶

نمره ۱۳۵۵۸ ضمیمه ۵۵۰۵

قوی نیر از حقین طیب

سرود ای که بیتی در حضرت آدم سرور و رفاه

برای و برای اعلام پانچ وزارت و کمال شده بود و سرور

جواب کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا

و کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا

کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا کسب از دنیا

سرود و کلمات بر یک ستم منجی حضرت شریف و در اوقات صلوات بر او و آقا

آفتاب	سماط	بست	سند	طاعت	شرف
قصه	سفره	کرم	نصیحت	سرزنش	بزرگی
تبعیت	نپذیرفتی	تراجام	کار	سپس	جمال
قبرگردی	عاقبت	مردان	میکوئی	خوش	دشمنانه
کینتی	بغزم	کردن	نذر	نظر	از آن دیگر
دنیا	قصه	تماشا	بیز	مال	
این کار	ما را	فایده	بر حال	تجاه	اوجرت
شایسته	دینت	مردانه	صاحب	اتفاق	
مستقیم	قابل	مقتول	فرار	طبعی	حاذق
تتم	کشته	کشته	شده	بالا	
که	تجربتی	پیش	ادینا	دو	معالجتی
آزمایش	درمان	کردن	تجدد	آنها	راه
موجب	استزاع	کردی	و	پاک	حرم
سب	ریشخند	و	تجربتی	میکداری	مجتبی
و	دوم	فروبت	متناع	مجاور	رفیقان
نفس	اسباب	پسایه	زهر	خورانم	
فراغت	روغن	ضمیمه	طافی	حرر	شکفت
آسوده	که	دل	نیز	آز	سطاقه
شونده	خوب	یا	خجسته	دعوی	کار
حرفه	کنند	پاره	بجز	آب	و
احسرت	بکنند	و	برخورد	بیا	لید
افسوس	پشیمانی	فخر	دانا	ریش	کرد
حمیده	و	بیارائی	خوش	سیرت	از
نیک	زینت	کنی	عادت	(نارینه)	آز

بهر دست	از کجا	منجم	بمنه	الهی	تجلی
تجرا	شد	الهی	عوفی	شد	حاکم
کرد	حقیق	مضی	مصعب	است	عوفی
مرحمت	فرم	لحم	پروا	سر	خیم
تف	کوشش	نوا	قیر	مکراه	فزل
معدک	اون	مختر	از	پیش	بر
سرم	دست	بزار	قیمت	دکوم	زیر
مشایعت	دانش	تجربه	اندیشه	شستی	بیش
انسان	مقل	علم	آز	نایش	و
بمخاطبه	نزدی	شهرت	راه	پی	ارادت
کودال	از	خوش	نفس	پیر	کار
اعرابی	چون	بمقام	خویش	آباد	فراست
عرب	بیابانی	منزل	زیر	که	ناوانی
زکرم	به	آدم	رو	ن	بایزند
حاکم	بایزند	نام	یکی	از	طاعت
تواضع	رفت	تکلیف	هر	اگر	بهر
فروتنی	بلند	بر	که	نمودن	نشان
پیرسته	در	نهی	کشته	در	نفس
همیشه	رحمت	و	انیت	زشت	دانا

1721

131

[illegible]

131

دولت آباد، دلاور خوار، ۶ خنیزیت
 بهادر خوار

ادای شهادت احوالیت عظیم
و کما ان عذابیت الیم

سیرت از فرموده نبی صلی الله علیه و آله
بیلند کلام و کشته و کما ان عذابیت الیم
کما ان عذابیت الیم

غرضی از دست رسال شسته علم آورده
و اما شرح از دست رسال شسته علم آورده
غرضی از دست رسال شسته علم آورده

شعری در حق و صبر می آید
شعری در حق و صبر می آید
شعری در حق و صبر می آید

چون تیر ما بن اموال مرا کجا نه نرفت
چون تیر ما بن اموال مرا کجا نه نرفت
چون تیر ما بن اموال مرا کجا نه نرفت

و بحسب نه نهایی بر که اموال صریح را در قرآن
و بحسب نه نهایی بر که اموال صریح را در قرآن
و بحسب نه نهایی بر که اموال صریح را در قرآن

باعت آمد معلوم شد روق آن خد و آبادی است
باعت آمد معلوم شد روق آن خد و آبادی است
باعت آمد معلوم شد روق آن خد و آبادی است

ایه کریم لا تکفرا شهادتکم و الله اعلم قلبه
ایه کریم لا تکفرا شهادتکم و الله اعلم قلبه
ایه کریم لا تکفرا شهادتکم و الله اعلم قلبه

در انجیل مجری دیمه و شسته لید و ده اثر و ده
در انجیل مجری دیمه و شسته لید و ده اثر و ده
در انجیل مجری دیمه و شسته لید و ده اثر و ده

و با خبری است

میردلم بصیرت حدیث که بر سره و جوهر و جگر در بصیرت
میردلم بصیرت حدیث که بر سره و جوهر و جگر در بصیرت
میردلم بصیرت حدیث که بر سره و جوهر و جگر در بصیرت

بود در بریزش و بر و زنده بود با کمال تو قیصر و حور
بود در بریزش و بر و زنده بود با کمال تو قیصر و حور
بود در بریزش و بر و زنده بود با کمال تو قیصر و حور

و دریت و بصیرت از به محصور و خطی معین مهال
و دریت و بصیرت از به محصور و خطی معین مهال
و دریت و بصیرت از به محصور و خطی معین مهال

علاجات مبارک حضرت قدس و نفی خط مبارک بصیرت
علاجات مبارک حضرت قدس و نفی خط مبارک بصیرت
علاجات مبارک حضرت قدس و نفی خط مبارک بصیرت

که بکعب از این رفته و چهار ف رات صعب کیده اند ازین
که بکعب از این رفته و چهار ف رات صعب کیده اند ازین
که بکعب از این رفته و چهار ف رات صعب کیده اند ازین

بصیرت مبارک و ناله شده چنانچه آنجو در حرم ما بر شد با یک بصیرت
بصیرت مبارک و ناله شده چنانچه آنجو در حرم ما بر شد با یک بصیرت
بصیرت مبارک و ناله شده چنانچه آنجو در حرم ما بر شد با یک بصیرت

بجو از بار که سکنا شده چه می خواند جا که رجوع و برادرم در آن
بجو از بار که سکنا شده چه می خواند جا که رجوع و برادرم در آن
بجو از بار که سکنا شده چه می خواند جا که رجوع و برادرم در آن

عمر جبر بر قرار و باور داد و کانی متحول و یقین نظر بصیرت
عمر جبر بر قرار و باور داد و کانی متحول و یقین نظر بصیرت
عمر جبر بر قرار و باور داد و کانی متحول و یقین نظر بصیرت

و آن خانواد که خود جایت و غیره فرموده بجا که حساب
و آن خانواد که خود جایت و غیره فرموده بجا که حساب
و آن خانواد که خود جایت و غیره فرموده بجا که حساب

152

قطر

اله	جاء	تعيم	صميم	سقطه	جاءه
خدا	مرتبه	نشت	چمن	فرومايه	شان و مرتبه

استمداد محمد
ابن الله الخليل

بار و بیر	مواکات
معمده	برابری

روزی اعرابی نزد من آمد و گفت مرد فقیرم و شکسته ام چون گفتی که
 که میبردان بدین صفت بر صوفی خداوند میفرماید یا ایها الناس
 انتم الفقراء گفت اراده سفر کن و زیارت خانه کعبه دارم گفت بیا که با تو
 نیت کرده است چه درو و تر قدم در راه بگذر و توقف روا ندارد گفت استطاعت
 رفیق ندارم گفت در این صورت هیچ از تو ساقط است که در جیب لنگ بشو
 و قدر است پس نامه که در خانه خود بخواست بزرگوار این اندیشه در گذری اعراض
 از این سخنان بجان آمده و گفت ای خدایا که گفتم بر این چیز حقیرم انکم نه وعظ
 شنیدن ناممکن را این سخن خوش آمد و بجزید و آنچه مأمول او بود قتیلا و نه تا بخیر
 برفت نامون یا ایها الناس اراده استطاعت
 نام یکی از بزرگان این مردمان شافعیانند قصد و آنکه توانائی
 لغز اعنت مأمول سماع خروج سماع
 آسوده کی مقصود در ندکان بیرون شدن راحه
 بچکلی انبوه خط چه خطائی بزرگ کردم که بضاعت عزیز حوزده گرفتم و آنکه
 بر درخت آفت بر درخت آفت
 و چون خرافات شنیده گفتم فی الزمان بر خیزد و بر خیزد
 آلوده و خورفته باده عذر خورده حوش راه و تندرو
 نامداد فرصت عنان که این سبب از آن من است مثل مانند
 وقت هیچ مجال دست خورده مال شنبه
 احط احوال کینه مشاوده پارسائی را اسل مال سرد
 لوح قدر در دیوان بهر کار از روی غریب منفعت
 مخفیستین مخفیستین نوازش با یکا پیش لبی
 اول غنیمت در بان سر تبه حتمت حبیب قدری بعضی
 تراجم از جبر فاقه ضعیفان انک بخیل آهنگ
 تهیه کرده پیر و فقیر اکنون حریف خیار
 اگر مدیده انصاف بر تافته خندان و خندان راه عبید
 چشم عدالت داد دانی بر گردانده بنابر زنده

۱۵۸
 ۱۵۹

۱
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

یکی از حکما پس از آنکه میگردانید بسیار خوردن که سبزی شش را برنج دارد
پس گفت ای پدر که سنگی نیز یکشد تشنه که ظرفان گفته اند بسیاری مردان
پس که که سنگی مردن گفت ای پدر انداز سنگ دار

نه چندان بخور که دمانت بر آید نه چندان که ضعف جانب بر آید

نهی باز دست و قدم کن
رخسار خوش
خوش طبعان
خواری پیش قدر بود
ذلت اندر از

از کلنگ حزی شکفت زان کند
گویند روزی کسی بر کل

مردمان و ضعیف و سرلیف و غنی و فقیر نشسته بگذرد
است نامشده اصل و نبات و نبات

ملاط دیرینه بفضل و هنر درست نشود نه کجا و مقام

از این خورشید کش سهند را
مشتوی طایفه که در این راه را

از هر نویسی ساجید را
زنده بمرده مشوای ناتمام

از پیرمردۀ طاف ایوب
کرنه سکی چون خوشی از آسمان

ظهور و رفعت تو هم اعتماد سیستان بابل

ز بقال انکوی خیرین خرید از فعل خود خد فناک تقویض

سرکه زرد در خانه کار و عمل ترسان و آلودن
یکی از ملوک عرب عمرش بر شد و قائم مقامی شد

کسکه در آید که آن بود که نیم کمر لقمه لقمه انداخته و خسته بود و رقعہ بر رقعہ دوخته
پایه پاره

155

مفاتیح قلاع و حصن اثنی عشر کلمه بمقامت برخی بلاد
کلبه قلعه خزینه
خزینه محبت کلمات یادگار
شماره کلاه سفید است و کلاه خنجره
کلاه خنجره

پیشین / تنزیت
کمر / شهنیت
کل در دست مبار / پیرش پای بندیم
حلیه / مقرب / قصر

سلامتی مبارک و دوستی کرمشاد نزدیک زاری کردن
 احلادان اسرار نهانی بر آشفته سودا گری دریافت

میر غضبها راز مار پنهان تغیر تاجی بر گرداند
سازگار بازم آگسنت است که از با جگر آن بار گرش گرفت عهد

سید و ارس باجی سید و ارس
آورد بتافت مهر
ازینجا که در کوشه است

سید

السنه اربعه و عشرين
 جازم و ذرا در جنگ تا آخر جانی بود

قدرت قوت و شکوه نام و لایق است

نشدارو	کجیل	سنادت	زهر قاتل	دوران
--------	------	-------	----------	-------

کشته فرمایان
نخستین
کشته فرمایان
نخستین

برق افروزی کاسی بدلت سیدلک
زیر کردی کم کردی خوار می سیده است تلخ شیشه
رسته: افروزی و از آن کاستی است

هر چه از دوان بخت هر چه
حکما گفته اگر فی المثل آجیات بآب فرو روند

اگر حفظ خدای از دست خویش روی ما فرام کاربرد از

پنهان	خواستش	بر سید علوی	بر کمال	مغنی
کرد آرم	مکرستم	صنیعت	عدل	لنگر مار

۱۷۴

فان حضرت باریک کلام پس از تقدیم عرفی عبودیت و فناکاری

در خط مبارک شرف نزال اجل کشته زبانش سر از آتش کدم محقق
به یک بار که هرگاه حضرت کمال تر کشیم جبارت میگردیم
تسبی است سحر زنده قطب افکار صرف نشسته آنهم با کمال طاعت
عرفی دیگر نخواست اوقات حضرت سحاب عالی طبع بنای حیات
تعلق یک ران مالان الساع فرماید بر یک با لک از عصبانیت
نیست چون در این مدت تو به کمال می آید که جلوه در است
بخود سید و مجنون که پیش ما به سعادت است عروسی است
این مال را در دانه و در آتش مالان را بدون جهت نافرمانی
نیت مکرر بدیجی جاکر به یک با لک بحق او الفقدان
عید است قسم است این به جبارت و کتبی جاکر که عرفی
میگردم کثیف از خار این ولایت جاکر به یک نفس اینها بود
که این حالت دشمن دین دروغش با ما است و روی
راستی جاکر مکرر کثیف خوب نماند که محراب طمان باشد
والله انما یغیر کواکب و علیهم است مقصد دیگر در آتش جاکر
خدا ستر که ام از این مردم فخر و تیرند ام بهر حال
اقبال و عینی مزاج باریک نماند در خرد و کادانه حرف
بخود آید خشک نیست کوهینه باید چند روز از آفتاب
بخورد تا خشک شود و اند مردم این ولایت کمال است

دارند از اساسی تر باشد در خصوص تریاک بی ده هزاره روز دیگر
نماند تا او از شرش کادانه هر قدر بر داشته شد حشر میزد بعد از اینکه مالیک
گرفته تر فایده خواسته یک اندازه از شکر تر که دلتخیر نیست کوی سر زده
کم شیر است یعنی چه جای فریاد دارند بار هر قدر قدر و نه نصیب فرماید به هر
عرفی دیگر آید بی فانی طالب مالان نفس میباید هرگاه در ابد مبارک
است با و رحمت خواهیم فرمود عینی نماند و بی خودی کار از باب
مالان خدا فخر داریم بی درشته حضرت سحاب ابدی مالیک
چند ان نافرمانی شود فخر او را داغ که ام تا بهر شود دیگر بخت
جاکر اینطور آورده از خیف جبار رحمت ظاهر مردم شده ام
با دیو دو هم نشین شده ام که او را دیو جمعی است مقصد
جاکر دیگر جبار مبارک نماند تا آخر عید و در این عرفی

سهم اطلاع میباید رانده جبارت عرفی است
از کتبی عرفی است عارفان غصه مالان خارج از نادیده
که تصدیق خاطر مقصد کوهینه

در خصوص باغات هنوز ست و نیست رعیتان فخر
کنایه کشیده اند با کمال تعلی که در آتش تا خدا میباید
یکبار دیگر کتب بر خطی جبار نماند تا آخر عید

عرفی جبار مبارک نماند تا آخر عید و در این عرفی

و دلعت که عضله اول با موی که جزو پدید و موی سلام کرد سر کند
 امانت نام یکی از طایفه بزرگان خیریه و در مکه سپاه و مزاران قسم
 بکون سار این طایفه است از آنکه امانت مردمان بکند و اکتفا کند احساس
 سرانبر جزو پادشاه
 باغبان برای زینت بقولات که انبار فوق الطاقه تخیل کرد
 میر سبزهها سنگین بیش از خرقه رود
 هر من کزند از آن مار بر یک راعی زنده بکشد و پیش گرفته
 نام پیر انوشیروان ترس از آنکه رواجیت و دین و تندرستی
 سکه از کف او خورده کند مسل و مان
 زود و تخیل این خیریه سپهر بودم قویا کند و نفس زنده
 آشنی متولد
 عباس سقا ط حکیم معروف یونانی در سنه چهارم و چهارم قبل از میلاد در شهر
 کوه اری هم حکیم معروف
 موقع وظایف ترغیب حضرت فیضیت هر اس
 وقت تکالیف تشویق دشمنی دند که میکرد ترس
 از کشته شدن هر کسی داشت جای پرازدن که آن نزدی او رود علی
 ترس بی انصاف ترس از هر کس که
 ظلم بدید بر خلاف کردید یعقوب بیست صفاری
 ستم و قمار و صفت و عکس یکی از پادشاهان صفاری
 مطلق در بزرگی و کبر و در همان برای امیر همدان جان
 و لشکر فرماندهی و حکمرانی همانجا ترس
 قناعت نکرد بدو شاه بخش عباسی حموی معبود و قوی
 شیره ناکش عبادت منصور و کاتب
 لوازم التکرر سخته و سال و خنده قال
 بهای که برای فرستادن لازم شد از دانه شدن شکیخت

و اینجاست ترس در دهان تو جبر و در دهان تو شکر اندر تو است
 بعد از آنکه در دهان تو باشد که اگر بد خضر کند ترس تو
 و دوست حضرت همدان و آن ترس از الله دوم چه ترس تو
 خجسته که در دهان تو حاکم شود به پیر برسد
 و از دین تو ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 بر ترس تو ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 حضرت همدان ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 و از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 کم در دهان تو ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر

حاد است در دهان تو ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 اتفاقا ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 دافعه تا سفت باجه لسان ترس تو کم اسف
 عکس کننده زبان سر تلامذی دلاری اندوه غم
 ابواب مفتوح ترس از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 در آن کشته میوه از آنکه در دهان تو خیر و خیر و خیر و خیر
 بر خلاف آمال نقاب است عارفی کرده است ترس تو کم
 بر عکس از دانه شدن شکیخت

کوه ای صادق است آید در به تا سفاثر یا پریشانی و طالت گردید
 شاد و رها شود علم انکیز دلشکی
 از خداوند متعال صمیمانه خستارم بزودی رفع کسالت از آن خود خرم
 بلذمت قلبا سستی خوشگی
 بهبودی کائنات صفت کبر و رفیع صمیمانه نیکوای و پند
 صحت مطابق قلبا
 رنجوری بکاف صبارید و کار بند و پرستش سعادت ابدی
 ناخوشی بیار رفقا کنه بندگی نیکویتی بهنگام
 اکرام زیرستان و مستقران فقیان و نیازمندان
 کرامی و خرم شدن فقیان و بیچارگان محتاجان
 آفرین کاران تن اسالی در شرف و جود و حق گردید نیکو
 سلطان کاهلی و تبیلی در شرفه انسانیت شانند
 ایمنی بلند بر آفت و در شرفه کرده
 بابتار به خند یا زانمیر
 حوشان کنش به شاد و خوش شاد و کینه برید و کار کرد باریک می بد
 حشر ملاقات عهده قدرت عاجل
 روز قیامت کشیدان پیمان جوار و حال اکنون
 آجل اعتراض منقض شرکه از ادب مانده
 آینه خرد و کبری تیره بی میراث
 منعم خیر و لایم در داند
 نعمت دهنده انیس علی کلان باز داند
 فقر و فقری استغاثه
 سستی کوه ای و شجره زبیری و خرم

صد کعبه ای که در به تا سفاثر یا پریشانی و طالت گردید
 شاد و رها شود علم انکیز دلشکی
 از خداوند متعال صمیمانه خستارم بزودی رفع کسالت از آن خود خرم
 بلذمت قلبا سستی خوشگی
 بهبودی کائنات صفت کبر و رفیع صمیمانه نیکوای و پند
 صحت مطابق قلبا
 رنجوری بکاف صبارید و کار بند و پرستش سعادت ابدی
 ناخوشی بیار رفقا کنه بندگی نیکویتی بهنگام
 اکرام زیرستان و مستقران فقیان و نیازمندان
 کرامی و خرم شدن فقیان و بیچارگان محتاجان
 آفرین کاران تن اسالی در شرف و جود و حق گردید نیکو
 سلطان کاهلی و تبیلی در شرفه انسانیت شانند
 ایمنی بلند بر آفت و در شرفه کرده
 بابتار به خند یا زانمیر
 حوشان کنش به شاد و خوش شاد و کینه برید و کار کرد باریک می بد
 حشر ملاقات عهده قدرت عاجل
 روز قیامت کشیدان پیمان جوار و حال اکنون
 آجل اعتراض منقض شرکه از ادب مانده
 آینه خرد و کبری تیره بی میراث
 منعم خیر و لایم در داند
 نعمت دهنده انیس علی کلان باز داند
 فقر و فقری استغاثه
 سستی کوه ای و شجره زبیری و خرم

آورده اند که یکی از مقرران پادشاه جبرئیل کرده بود در محفل نادیب
و نقدی نهاد و روزی آن پادشاه بایکی از خواص در باره آن محرم
مشاورت میکرد آن شخص گفت اگر بنده بجای پادشاه بودی حکم میکردم
کردی شاه فرمود اکنون چون بجای من نیستی کردار من باید بخلاف کرد
تو پشه می آوری و مرا عفو کرده ام چه اگر گناه از او بگذرد عفو از من نیز بگذرد
که عظیم است از فرزندستان گناه عفو کردن از بزرگان اعظم
و هرگاه کسی در گناهی که از او صادر شده تا مل کند و اندک بجای عفو
محتاج است باید عفو خود را از گناه بگذارد در بیخ ندارد و تا خدا بخواهد
عفو خود را نیز بوی از زانی دارد

زشت فاقه در میان مردن به زنا ز خان بارمناعت
شکسته پیرشته قطعه

کوسفندان که آیند از کرک در میان ز حفظ چوبان است
کرک اگر در لباس چوبان رفت وای بر حال کوسفندان است
کوسفندان که آیند از کرک کنایه از رعیت و ضعیف و فقیران و چاکران است
و کرک سلطان و حاکمان است هم گاه حکمران و حاکم با انصاف و رحمت
و ترجم در حق رعیت خود وزیر و مستان دارد و نیز رعیت و فقیران و چاکران
لقبه نامه بخورد و هرگاه حاکم کرک شود هم بجان رعیت بیاید کردای
بر حال آن چاکران صد او نه بخشنده و آل و اولاد و مملوایان از ظالمان
بگذرد و چاکران است ترجم بر بیکش نیز اندک استکاری بود بکوسفندان
سک بر آن آید می شرف دارد که دل مردمان بیازارد

در بنای ایوان کسری معماران نژاد الویش و آن که تاجت خانه فلان
همسایه بر ساحت ایوان افزوده و نگرد و شتر و مع کردن را نشاید
اگر مالک آن نه بمعاظت و دیدید و نه معا و ضرر کردن مینهند
ملک کشت و اگر اندرند که این نقصان مرا خوشتر آید از خسارت
دیگران که پادشاهان حاکمین مملکت اند نه ولایت رعیت

در بیک کاف معر نام افزون است ده اساحت میدان و ضا در نقصان
عین و نامی در این خسارت زبان و ضرر دای حارس کجا میان

سر این تحصیل کجای فاشق نامی

این کلمه از سراج آباد است گفته می شود شکل کاوشی
تحصیل و یاد کار باقیست در روز جنگ جنگ خبر که
بخت پیکر صف صفا هم زده شمشیر شمشیر که از
نیام و غلاف کشیده جمله که بنامید پادشاه را
بیک جمله ازین بر دارد پین خوب در صورتیکه
شما تواند خط را باین خوانائی بخوانید پس چه خواهد
اید بفرمایند تقصیر از من نیست از معلم پرسوخته من است
که چند سال است مرا سرگردان نموده
نظر نظر بقایات معارف عوض حال داده
اگر این عوض را بخواند پس چه باید

جوانمردی را در جنگ نام آرم احی مهر لنگ سید گفت
فلان بازرگان نرشد آرد دارد اگر بخواهی شاید
قدری دریغ ندارد گویند آن بازرگان چنان بخیل

معروف بود که عالم بسخاوت بیت کسی در چنان
که گاهی نامش اندر سروده بودی آقا قیامت که در روز قیامت
چو اندر گفت اگر نشد از رخ ابرم دهد یا نهد و اگر در منفعت کند
یا کند بهر حال حوسه است دارد از روی زهر قاتل است

هر چه از دستان بخت خاست برتن افروزی و از جان گشت
اگر خطی خیزی از دست خوشتر باز شیرینی از دست ترشتری
حکایت که از اگر فی المثل انجیات آبرو فرستند دامان خود گرفتار
بعزت بر از زندگانی بخت

نام و نام خانوادگی	تاریخ و ماه و روز	محل	مقام
قاسم	دوستان	افروزی کاوسی	مکتب
کشته	فرومایگان	زیر کردی	مکرمی خوری
حفظ	مبلغ گراف	کشته	صلای
میراثیت	بسیار و انداز	آورد	نماز و نماز

مذاعت معاقت
چهار دانگ و استادک

و حقان از او خطبه کرده اند که هر کس
 بیاورد بر فرخنده و حقان از تو مدد
 او بدهد و از حقان مدد بخواهد

۱۷۸ خواص نه ان سه وقت حرکت در یک روز

(۱۷) علم و ادب کے لیے

149

شما وقتی که حکایات شریف و نظم این کتاب را میخواند می بیند بعضی
از حکایات آن منسوب بکتاب بوستان و گلستان شیخ سعدی است
و بعضی را در بیدار و اربابنا سید و دلخالات آن ادیب
دانستند با خبر باشند پس محقق می از حکایات این مرد بزرگ را بر آید
شما نقل میکنم شیخ سعدی علیه الرحمۃ نقشبست صاحب الدین از اهل
شیراز و از شعرا و ادباء نامی روزگار و دانستند که بزرگوار
ایران و مایه افتخار وطن عزیز ما است این دانستند در فضایل
ظاهر و کمالات باطن و در شیوه سخن سرآمد اینباء
روزگار و دلبه و شجاعت در نهایت بلاغت و تشریف از کلام
فصاحت کتاب گلستان و بوستان بهترین معرفت آنجا است
آن بزرگوار در سی سال اشغال تحصیل بود و چندین سال در طریقه
دنیا سیاحت میکرد پس از آن بشیراز مراجعت نمود و در پروان
شهر منزل کرد و مشغول عبادت در سال ششصد و نود و یک
هجری در سن صد و ده الکی وفات کرد و قبرش در پیش در پروان
شهر شیراز است و تاریخ زمان حیات او از این جهت که در همه
معتمد بود

معلم

18

در آن مدت که مار کو خوش بود
فریادش بود
زهرت شد و بجا داشت بود
در آن وقت

نوروز راجع بر روی

باب در بنامه کار معرب الصلوات

بروای عرض شد و فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحيم

طوبى لى قبول غفره ورحمه

بسم الله الرحمن الرحيم

عمر بن الخطاب

W

بشارت دین توغیرین و اولاد توغیرین بشارت ابرو کی بشارت
 اولاد قابل که همه و تاقی مراد ز کشتن اویان را بجزین نصف
 بشارت دین عیض و در صدف مرز و کف غنی فایده بی را از جبه
 اولاد قضاء بدست چهار دستام که در عوض و تقاضا
 مبلغ چه کاش و امانت چینی با غنایم و معروف و بخت
 پادشاه واقع و جبار شد و در غرض نقد شرط که بدست
 خدا ابرو کی بشارت که همه و تاقی مراد ز کشتن اویان را بجزین نصف
 و آنچه تولد داشته باشد باطنه تقسیم نماید هر کدام
 و شرط بر آنکه همیشه فروش شایع و قریب ماکان مکرر در
 وقت که میر شایسته با بشارت مرقد است چه خود برادر و چه
 فروش با بر بشارت و در بر حق جاخت را اندک و در حدیث
 قدرت با با کرم و همه هر وقت که در دست نایز و گمان دفع
 دالک و کرم و بشارت و بشارت

۱۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم
 اولاد و تاقی مراد ز کشتن اویان را بجزین نصف

بشارت دین عیض و در صدف مرز و کف غنی فایده بی را از جبه
 اولاد قضاء بدست چهار دستام که در عوض و تقاضا
 مبلغ چه کاش و امانت چینی با غنایم و معروف و بخت
 پادشاه واقع و جبار شد و در غرض نقد شرط که بدست
 خدا ابرو کی بشارت که همه و تاقی مراد ز کشتن اویان را بجزین نصف
 و آنچه تولد داشته باشد باطنه تقسیم نماید هر کدام
 و شرط بر آنکه همیشه فروش شایع و قریب ماکان مکرر در
 وقت که میر شایسته با بشارت مرقد است چه خود برادر و چه
 فروش با بر بشارت و در بر حق جاخت را اندک و در حدیث
 قدرت با با کرم و همه هر وقت که در دست نایز و گمان دفع
 دالک و کرم و بشارت و بشارت

زبان فرانسه است
 اگر تکیه
 آرایش کردن
 دست دراز
 عین حیران غصه بر آید

و صفت از شداد جان بک علی

م. درین زیر

خضر

خضر از طبع و سبب از یکدیگر دورند و سبب از یکدیگر جداست و سبب از یکدیگر جداست

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

و صفت از شداد جان بک علی

تو در این عالم ایستاده ای که در میان این مردم و این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

مطلب

اینکه کما حق است که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای


خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

خداوند تعالی که در این عالم ایستاده ای و در این عالم ایستاده ای

11 19.

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چه عضوی بدرد آورد و نکار
تو که محنت دیگران پیغمبی

که در آفرینش زیکت کوهرند
و در عضو را مانند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

191

اسم کتاب: با مضاف به ترجمه محمد علی
 مصباح المصابیح للشيخ الاخران
 حقه القلوب
 حله
 کتاب: قواعد فرائض الاشارة
 راجع الى خمسة

بمطبعة محمد بن جعفر طبع في دار الفکر في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٥

195

تكملة معراج السالكين

193

چون عباد الله در مقام معرفت حق و معرفت خود باشند
 و در این مقام معرفت خود را بفرمان حق و امر حق
 حرج و عقده را بفرمان حق و امر حق و در این مقام
 به صفت صلیبی فرزند شیخ قطب و صاحب مدینه و مدینه
 بکریمه و مدینه و مدینه و مدینه و مدینه و مدینه و مدینه
 عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت
 مدینه و مدینه و مدینه و مدینه و مدینه و مدینه و مدینه



با هر یک که گفت مرا
 آن بیل مست و قفس نیست
 باران بر درون خورشید
 سفر فتح که آمدن نیست مرا

جوان جام و کلاه رخ اجل
 خالین باده نشان مجلس
 اصله که نیست خاص
 زین جام و زین رخ و زین می
 آفرینش بر آینه رخسار
 روان گشته جان و کشت سودی

مصنف بهر سینه علی قیران در صحن و صحرای دل و دلم
 بی بی

رضا فایزیم در پیش محبت بدی در دربار قوه مشعوه در دوش
 در حق خفا بیک در زیر جوب می شود بکیده جوب بد بیکار
 مهر خفا و دلدردن خفا طاق مهر خفا و خفا
 بدل امعانه یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن
 بر بزم ضبط بهر ده و مشاء اده و دلدردن و یمن
 ابرین و صحرای و زین و زین و زین و زین و زین
 محقق و زین و زین و زین و زین و زین و زین



